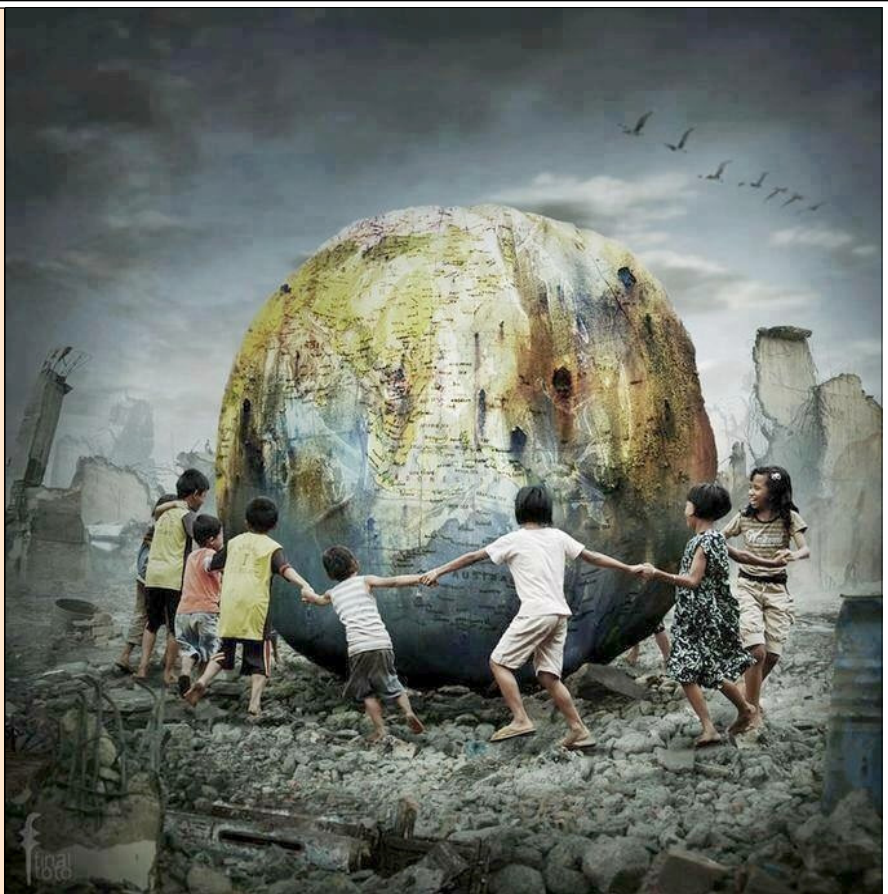


زندگی شاد، ایمن و خلاق حق همه کودکان است!



در این شماره می خوانید:

- صدرا زاهدپور قطره ای از دریاست . . . سیامک بهاری
- شین مثل شین آباد! به یاد کودکانی که در آتش سوختند . . .
- عمو خیاط و کودکان کار. سعید اصغرزاده
- داستان نویسی خیاط جامعه شناس. جمعیت کودکان کار و خیابان
- مشیت محکم جهانی علیه اعدام کودکان. . . نسان نودینیان
- اولین انسانهای اسکندیناوی . . . رکسانا تلامری
- دروغ پراکنی در باره زندانیان سیاسی . . . بهنام ابراهیم زاده
- مادر بهنام ابراهیم زاده؛ من به فرزندم افتخار میکنم!
- نامه بهنام ابراهیم زاده در باره عمل غیرانسانی پزشکان
- دختران دوره گرد شهر . . . معصومه چاوشی
- سوء تغذیه بیش از ۱۴۰ هزار کودک زیر شش سال در ایران
- شیوع سوء تغذیه در میان کودکان کرمان، بهشت معادن ایران
- کودکان زندان، حمایتهای اشتباه، آسیبهای ناخواسته؛ بی بی سی
- محمود بهشتی لنگرودی به اعتصاب غذای خود پایان داد.
- مخروبه هایی به نام مدرسه
- چرا بهترین نظام آموزشی جهان قصد تغییر دارد؟
- اپیزود؛ این شماره: چه فرق می کند . . . لیلا یوسفی
- یک مواجه؛ حسام یوسفی
- خبرها و رویدادها . . . تهیه و تنظیم؛ لیلا یوسفی



صدرا زاهدپور، قطره‌ای از دریاست! رابطه پولی در سیستم درمانی کشور

سیامک بهاری

کنده، این حقیقت تجارتخانه‌های پزشکی، بیمارستانها و سایر خدمات پزشکی است. هر چقدر هم که طرفین بخواهند انساندوست باشند و حتی نخواهند در این سیستم حل شوند، باز هم ناچارا نقش تجاری خود که سبب سودآفرینی می‌شود را باید اجرا کنند. هنگامی که رابطه بیمار با پزشک یک رابطه پولی محض است. همانند رابطه خریدار و فروشنده در هر عرصه دیگر. این سیستم بجای ارزشهای انسانی و نیاز بیمار به سلامتی، درمان و بهبود، بیماری را یک وسیله برای سودآوری و درآمدزایی می‌کند. عباراتی مانند اخلاق پزشکی و حقوق بیمار در عین اینکه بیشتر به یک لفاظی اخلاقی بی تاثیر شبیه است، اساسا در این رابطه پولی نمی‌تواند نقشی ایفا کند، مگر پزشک و بیمار در رابطه‌ای انسانی قرار گیرند. درمان بیمار نه معامله که یک وظیفه اجتماعی و انسانی محسوب شود. و پزشک نیز بابت خدمات اجتماعی اش از جامعه و نه از بیمار، حقوق دریافت کند.

اگر بیمارستان طبق روش معمول و همیشگی خود خانواده صدرا را قبل از معاینه و دستور بخیه زدن فرزندشان، سراغ حسابداری و میفرستاد و خیلی هم مودبانه و محترمانه از آنها میخواست هزینه را بپردازند، بعدا پزشک بیمار را خواهد دید، آنوقت به چانه صدرا اصلا و اساسا بخیه‌ای زده نمیشد که باز کردنش این همه دردسر بیافریند! پدر و مادر صدرا چهار ساله را "محترمانه" جواب



چنین کنند. اما چرا چنین امری ممکن میشود؟ رفتار هر جامعه با کودکان، محک ارزیابی درجه انسانی بودن و آزاد بودن هر جامعه است. بر این اساس رفتاری که با صدرا چهار ساله شد، سند بی حقوقی و بی پناهی کودکان است.

رابطه پولی در نظام درمانی

در اینجا رابطه بیمار و پزشک، به سادگی یک رابطه تجاری است. بیمار باید پول بپردازد تا درمان شود. پزشک هم باید پول بگیرد تا درمان کند. اگر مبادله ساده پرداخت هزینه انجام نشود، معامله هم جوش نمی‌خورد. مطب پزشک، بیمارستان و همه خدمات مختلف پزشکی مانند یک دستگاه تجاری است که بسیار "محترمانه" از مشتری خود هزینه خدمات را طلب می‌کنند. صاف و پوست

خبر باز کردن بخیه‌های چانه کودک چهارساله به دلیل عدم توان مالی سبب باز شدن دمل چرکین وضعیت درمانی در کل کشور شد. زخم عمیقی که بر پیکر جامعه است و مداوما توسط حکومت اسلامی عامدانه انکار میشود، دهان باز کرد.

آنچه بر صدرا زاهدپور رفت، بشدت جامعه را تکان داد، وجدان آگاه و بیدار جامعه را به درد آورد و بسرعت به دردسری جدی برای جمهوری اسلامی بدل شد.

چون خانواده این کودک نمی‌توانند از پس پرداخت هزینه سنگین درمان در یک بیمارستان دولتی برآیند، پزشک از پرستاری که بخیه زده است، می‌خواهد که بخیه را باز کند! این به خودی خود، بسیار تکان دهنده است. هیچ وجدانی نمیتواند بپذیرد که با یک کودک مجروح



هم ارزش مصرف پیدا می کنند. بخشی از فشار و ارباب پلیسی در زندانها بدل می شوند. در مراسمهای اعدام، مامور اعلام مرگ متهمین می شوند. دست می برند، چشم کور می کنند، این نظام فاسدی است که به هر چه بزند چون خودش فاسدش خواهد کرد.

توجیهات حکومتی

در پی این واقعه، تأسف بار و غیر انسانی وجدان جریحه دار شده جامعه از خود واکنش نشان داد و علیه این رفتار کثیف و غیر انسانی اعتراض کرد، مقامات درمانی جمهوری اسلامی با واکنش شتابزده برای فیصله دادن و مخدوش کردن قضیه با معذرت خواهی های نمایشی و اعلام دستگیری و اخراج عواملی که در این باره مقصر شناخته شده اند، تلاش کرد صورت مساله اصلی یعنی وضعیت درمانی و بهداشتی میلیونها مردم و آنچه که بعنوان حق سلامتی آحاد جامعه باید مطرح باشد را از دید عموم خارج کند تا کل سیستم و نظام پزشکی فاسد و غیر انسانی را از زیر ضرب خارج کرده باشد.

برخورد جمهوری اسلامی به این واقعه دردناک همانند در آتش سوختن دانش آموزان شین آبادی، و هزاران مورد دیگر، با مقصر جلوه دادن چند نفر خاتمه می یابد.

از فردای این واقعه و در پس این مظلوم نمایی های مشمنز کننده وزیر و وکیل و آخوندهای مفتخور، کدام بیمارستان، کدام مرکز پزشکی، به رابطه پولی خود با بیماران خاتمه داده است؟!

نظام درمانی جمهوری اسلامی نه تنها یکی از عقب مانده ترین نظامهای پزشکی در جهان که یکی از بیرحمانه ترین، ظالمانه ترین، غیر انسانی ترین و پولی و مالی ترین نظامهای پزشکی است. نظامی کاملاً طبقاتی، تبعیض آمیز

و بشدت فاسد.

این حضرات دلسوخته که خود هنگام بیماری در بهترین بیمارستانها و با بهترین امکانات ویژه تحت درمان قرار می گیرند. نگران اعتراضات جدی تر و به زیر سوال بردن کل نظام نابرابر پزشکی اند، که حالا ناچار اند دست به توجیه بزنند و البته اجباراً چشمشان را به حقیقتی تلخ و زشت باز کنند و اعتراف کنند که اوضاع وخیم تر از آن است که گفته شده است.

آنچه روی داده است، بخشی از حقیقت دردناک روزمره میلیونها نفری است که زیر خط فقر تحمیلی حکومت اسلامی، توان پرداخت هزینه دارو و درمان کمرشکن را ندارند. میلیونها نفر در سراسر کشور علیرغم پرداخت هزینه های گزاف بیمه درمانی، از دریافت حداقل های پزشکی هم محرومند.

باید ۱۵۰ هزار تومان بابت چند بخیه آنهم در یک بیمارستان دولتی پرداخت شود، این مبلغ حداقل یک سوم دستمزد ماهانه یک خانواده کارگری است. بنابراین اگر حضرات ریاکار و فریبکار حکومتی میخوانند دستشان را بالا کنند و بگویند، خود را مقصر میدانند، بدون معطلی بروند سراغ سازمان بیمه های اجتماعی و آنچه از دستمزد ناچیز مردم سرکیسه کرده اند را به سفره و جیب مردم برگردانند. بروند سراغ دستمزدهای پنج برابر زیر خط فقر، بروند سراغ خودشان و هر چه زوتر البته گورشان را گم کنند.

بی ارزش بودن بسیاری از دفترچه های بیمه و خدمات اجتماعی، درجه بندی انواع بیمه و امکاناتی که عملاً از مردم دریغ می شود، مردمی که سرگردان بازار آزاد دارو و حتی وسایل بیمارستانی اند و میلیونها نفری که امکان و بضاعت پرداخت هزینه های سنگین دارویی و درمانی را ندارند و از همه مهمتر نظام طبقاتی درمانی در کل کشور را زیر

میکردند. کاری که مداوما و بی وقفه در همه بیمارستانها انجام میشود. این روش معمول، انجام نشد، پزشک بی وجدان هم برای اینکه ارزانفروشی نکرده باشد، دستور میدهد نخ های بخیه را بکشند، پرستار هم باید اطاعت کند. سپس با سنگدلی غیر قابل وصفی بیمار و همراهانش را از بیمارستان بیرون میکنند! موضوع بسیار سر راست است. به زبان ساده تر، هر چقدر پول بدهی همانقدر، آش میخوری، اگر پول درمان را نپردازی، درمان نخواهی شد. این سیستمی کاملاً طبقاتی - اسلامی و منطبق بر عرف بازار است.

صدها مطب پزشکی و انواع بیمارستانهای خصوصی، با عرضه خدمات ویژه، اساساً بر طبق همین ضابطه بسیار "محترمانه" با عرضه کردن کالایی به نام "درمان مرغوبتر و مطمئن تر" مشغول رقابت با بخش دولتی که درمان بنجل و سطح پایین ارائه می کند، به رقابت می پردازند.

اما این رابطه تحت الطاف حکومتی فقط به پول خلاصه نمی شود! برخی پزشکان به خدمت دستگاههای امنیتی و پلیسی هم در می آیند، در زندانها و شکنجه گاه ها

سؤال ببرند.

مقصرین این وضعیت جهانی حالا دایهٔ مهربانتر از مادر شده اند! جناب وزیر مجبور است برای آرام کردن جامعه حتی به جراحی پلاستیک چانه کودک مجروح هم تن بدهد. چند ملای مفتخور را مامور کرده اند چکامه سرایی کنند، اشک تمساح بریزند، تا با ابراز همدردی دروغین خشم مردم را فرو بنشانند.

اما سؤال مردم بسیار ساده و سر راست مستقیم خطاب به سران حکومت است. این نظام پزشکی حاصل کارکرد کدام قوانین و مصوبات نظام پزشکی است؟ چرا خدمات درمانی چنین تبعیض آمیزند؟ چرا چنین تحقیر آمیز با مردم رفتار میشود؟ پاسخ روشن است! این کارکرد قوانین نظام پزشکی جمهوری اسلامی است.

عدالت درمانی

صدرا فقط چهار ساله است، بعنوان کودکی مجروح نیاز به مداوای فوری دارد. پاسخ نظام پزشکی به این مورد ساده چیست؟ آیا در قوانین درمانی و پزشکی کشور قید شده است چون کودک صاحب وضعیت اقتصادی خود نیست و نمیتواند هزینه درمانش را خودش بپردازد، بنابراین از پرداخت هزینه درمان و دارو باید معاف باشد؟

آیا بر طبق قوانین نظام پزشکی جمهوری اسلامی، درمان واقعا حق بیمار است؟ اگر حق است، پس چرا باید هزینه اش را بپردازد؟ پس چرا

بیمارستانها در مواردی حتی هزینه را قسط بندی می کنند؟ پس چرا صورت حساب و بگیر و ببند و گرو کشی وجود دارد؟ چرا انواع بیمارستانهای درجه بندی شده وجود دارد؟ این عدالت چرا اینچنین درجه بندی شده؟ وانگهی چرا مستقیم به جیب بیمار وصل شده است؟

آیا اگر درمان رایگان بود، حق همگانی بود و خدمات پزشکی، درمانی و دارویی بطور مساوی در اختیار همگان قرار می گرفت، باز هم بخیه های این کودک را بیرون می کشیدند تا عبرت دیگران شود؟! آیا باز هم پزشکی که هزار و یک بار به قسم نامه "این میمون" و حقوق بیمار و غیره قسم یاد کرده است، چنین از ارزشهای انسانی تهی میشد؟ اگر مبالغ بیمه های سنگینی که با سر کیسه کردن مردم، از دستمزد ناچیز مردم برداشت میشود، در جیب سران جمهوری اسلامی نبود و مستقیما به پرداخت کنندگانش بر میگشت، باز هم وضعیت چنین بود؟

در حالیکه سوءتغذیه بصورت یک اپیدمی خطرناک جان میلیونها کودک را تهدید می کند، گرانی و بیکاری سفره مردم را از هر وقت دیگر خالی تر کرده است، به همین سبب انواع بیماریها به جان مردم بی دفاع افتاده است، مراجعه به پزشک برای درمان انواع بیماریهای جسمی و روانی افزایش خارق العاده ای یافته است. درست در این بزنگاه بیمه های اجتماعی و مراکز درمانی دولتی و خصوصی دام پهن می کنند. بیمار باید

شخصا قدرت مالی درمان خود را داشته باشد وگرنه هیچ مرجعی پاسخگو نیست. رها کردن بیماران در بیابانها و سر باز زدن از معالجه بیمارانی که توان مالی هزینه های کمرشکن درمان خود را ندارند، به قدمت عمر پر نکبت جمهوری اسلامی است. حواله دادن مردم به نذر و نیاز و چاه جمکران و امامزاده ها برای شفای عاجل بخش دیگری از تعهد حکومت در قبال بیماران است!

درمان رایگان کلید پایان دادن به تحقیر و بی حرمتی و سرکیسه کردن بیماران، پایان دادن به تبعیض آمیز و طبقاتی بودن نظام درمانی است.

برای خاتمه دادن به این تحقیر و بی حقوقی، باید به رابطه پولی بیمار و سیستم پزشکی و درمانی پایان داد. همه افراد و احاد جامعه به یکسان حق دسترسی به دارو، درمان و خدمات پزشکی را داشته باشند و بعنوان یک حق عمومی و بدون استثنا برای همگان به رسمیت شناخته شود.

یکی از مطالبات مهم مبارزات اخیر پرستاران برای بهبود وضعیت درمانی بویژه در بیمارستانها، تغییر رابطه پولی با بیمار بود.

جمهوری اسلامی مقصر و مسئول مستقیم تمام فجایع بیشماری است که در نظام پزشکی تبعیض آمیز ایران روی میدهد. مردم به درستی انگشت اتهام را به سوی سران فاسد حکومت اسلامی نشانه رفته اند.*

تضمین و تامین امکانات رفاهی آموزشی بهداشتی و درمانی کودکان برابر آخرین استانداردهای جهانی بوسیله دولت. دولت موظف است استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را، در بالاترین سطح ممکن، تضمین کند و کمک هزینه های لازم و خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی را مستقل از وضعیت خانوادگی کودکان و نوجوانان تامین کند.

شین مثل شین آباد . . .



ساریا رسول پور



سیران یگانه

تمام مسئولان مدرسه به ویژه سرایدار در خصوص رعایت ایمنی مدارس آموزش‌های لازم را فرا گرفته‌اند". وزیر آموزش و پرورش وقت، حمیدرضا حاج بابایی در گفتگو با خبرنگاران در پاسخ به سوالی مبنی بر تقاضای برخی نمایندگان مجلس به استعفای وزیر و برکناری مدیرکل آموزش و پرورش آذربایجان غربی و قیاحانه گفت: "شما چی؟ شما را برکنار کنیم یا نه اگر به موقع خبر می‌دادید مواظب مدرسه شین آباد پیرانشهر باشید این اتفاق روی نمی‌داد!

جمهوری اسلامی خانواده‌های دانش آموزان را تحت فشار قرار داد که با هیچ رسانه بین المللی مصاحبه نکنند! و گرنه امکانات درمانی دانش آموزان آسیب دیده را قطع خواهد کرد.

پس مدتی عملاً همه خانواده‌های مصیبت دیده را به حال خود رها کرد. دختران آسیب دیده شین آبادی همچنان در سکوتی جانکاه می‌سوزند!*

بستری شدند. بقیه مصدومین در بیمارستانی در شهر ارومیه تحت درمان قرار گرفتند.

سیران یگانه یکی از مصدومین در ۱۹ آذر به علت شدن جراحات وارده در ناحیه ریه فوت کرد.

در ۸ دی ۱۳۹۱، ساریا رسول‌زاده یکی دیگر از مصدومین در اثر آسیب‌هایی که به دستگاه تنفسی و کلیه‌هایش وارد آمده بود در بیمارستان ابن‌سینا تبریز درگذشت.

چهل روز پس از این حادثه، پزشکان به دلیل شدت سوختگی و عدم قبول پیوند مجبور به قطع انگشتان سه تن از دانش آموزان این حادثه شدند.

مرتضی رئیسی، معاون وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان تجهیز و نوسازی مدارس بی‌شرمانه امکانات موجود در کلاس درس را استاندارد توصیف کرد. وی همچنین ادعا کرد: "کپسول آتش‌نشانی در پشت کلاس درس بوده و حتی از آن برای خاموش کردن آتش استفاده شده‌است و

ساعت ۸ صبح روز چهارشنبه، ۱۵ آذر ۱۳۹۱، کلاس درس مدرسه ابتدایی روستای شین آباد از توابع شهرستان پیرانشهر دچار آتش‌سوزی شد و از ۳۷ نفر دانش‌آموزان آن ۲۹ نفر دچار سوختگی شدند. حادثه زمانی روی داده که بخاری نفتی این کلاس دچار آتش‌سوزی شد و تلاش سرایدار مدرسه برای خاموش کردن آن بعلت خرابی کپسول آتش‌نشانی موثر واقع نشد. بخاری منفجر شد و آتش به تمام سطح کلاس سرایت کرد.

طبق گزارش سازمان آتش‌نشانی، نشت نفت بخاری، ازدحام دانش آموزان کلاس موقع خروج از کلاس و وجود حصار در پنجره‌های کلاس علت حادثه ذکر شده‌است.

ساعت ۸:۲۵ صبح روز حادثه، امدادگران سازمان امداد و نجات در جریان آتش‌سوزی قرار گرفتند. ۱۵ نفر از مصدومین به بیمارستان ابن‌سینا تبریز منتقل شدند. ۷ نفر از آنها در بخش مراقبت‌های ویژه آی سی یو

عمو خیاط و کودکان کار



سعید اصغرزاده

بنابراین تصمیم گرفت به آنان برای دستیابی به یک «اتاق امن ذهن» کمک کند. (علی صداقتی خیاط در فیلم مستند «اتاق امن» - ساخته ارسلان امیری و آیدا پناهنده در سال ۱۳۸۹ - که درباره کودکان کار و فعالیتهای وی ساخته شده، در رابطه با طرح اتاق خلوت و امن ذهنی توضیحات کاملی را ارائه می‌دهد).

او در روزهای جمعه در دروازه‌غار با همکاری انجمن حمایت از حقوق کودکان کلاس‌های خلاقیت برگزار کرد. در همین کلاس‌ها بود که کودکان و داوطلبان وی را «عمو خیاط» نامیدند.

در سال ۱۳۸۱ کلاس‌های خلاقیت را در خانه‌کودک شوش و ناصر خسرو نیز تشکیل داد. همچنین در سال ۱۳۸۲ در خانه‌کودک پامنار؛ کانون فرهنگی-حمایتی کودکان کار و در سال ۱۳۸۳ در جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان، کلاس‌های خلاقیت را برپا کرد. در سال ۱۳۸۴ نخستین بخش از نوشته‌های کودکان کار و خیابان - که در همان کلاس‌های خلاقیت و توسط خود کودکان به رشته تحریر درآمده بود- را تدوین و تحت عنوان «برج غار» توسط نشر قصه منتشر کرد. همچنین در همین سال کلاس‌های خلاقیت خود را در بنیاد امید مهر تشکیل داد.

در سال ۱۳۸۵ دومین بخش از نوشته‌های

چهارمی‌کنند؟ راستی ۳ میلیون ترک تحصیل داریم یا ۷ میلیون؟

در این‌جا دوست دارم به احترام مرد داوطلبی که به کمک کودکان کار شتافت، ادامه ستون را به او اختصاص دهم (هرچند در روزهای آینده از او گزارش مفصلی خواهیم داشت): علی صداقتی خیاط ملقب به «عموخیاط». وی دوران تحصیلات مقدماتی خود را در مشهد گذراند و در رشته‌های جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی در پاریس ادامه تحصیل داد.

در سال ۱۳۵۵ ازدواج کرده و سال ۱۳۵۶ به ایران بازگشت. در سال ۱۳۷۶ در کمتر از ۶ ماه، ۳ زلزله مخرب، بنجورد، اردبیل و قاین را لرزاند، صداقتی خیاط در روزهای نخست زلزله خود را به سرعین، حاجی‌آباد و اسفدان رساند. در سال ۱۳۸۱ پس از امداد رسانی و کمک به زلزله‌زدگان آوج قزوین در ساختن یک باب راهنمایی شبانه‌روزی برای دختران که تا آن زمان از ادامه تحصیل محروم بودند، در روستای حصار همکاری کرد.

در سال ۱۳۷۹ با کودکان کار و خیابان آشنا شد و پس از بررسی رفتارها و شرایط زندگی آنان طرح «اتاق امن ذهن» را مطرح کرد، اتاق امنی که وی معتقد بود، این کودکان از آن بی‌بهره‌اند.

کودکان کار، کودکان شریفی هستند که گاه به اجبار و گاه از روی داوطلبی به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند. آنان نه گدا هستند و نه دزد و بیمار. کار آنان ارزشمند است و برخی از مردم ما که فکر می‌کنند آن کودکان دزد و گدا و بیمار هستند، نیازمند تغییر نگرش به آنان هستند. برای این تغییر نگرش دولت پیشقدم نمی‌شود چراکه دلمشغولی‌های دیگری دارد. شاید بتوان گفت که کودکان کار، تولید و بازتولید سیاست‌های اشتباه اقتصادی و رفاهی همین دولت‌ها در سال‌های گذشته‌اند. شهرداری‌ها هم که فقط یاد گرفته‌اند بگویند سیاست‌هایشان جامعه‌محور شده است، اما بیشتر با سنگ‌واهن سروکار دارند تا روح و جان. بهزیستی‌ها هم که... این وسط می‌مانند چند سمن و رسانه. البته موضوع خاص ایران نیست.

در ایران هیچ‌گونه آمار قابل اعتماد و صحیحی درباره شمار کودکان کار در دست نیست. البته که نادرستی آمارها تنها محدود به سرنوشت کودکان کار نیست.

آمارهای رسمی در ایران از وجود ۲ میلیون کودک کار سخن به‌میان می‌آورد اما مطابق آمارهای غیررسمی، شمار کودکان کار بسیار بیشتر از این حرف‌هاست. چند میلیون کودک ترک تحصیل کرده اگر کار نمی‌کنند، پس

بنابراین عمو خیاط به بررسی علل کند بودن روند سوادآموزی در زبان فارسی و عوامل تشدیدکننده بی‌سوادی پرداخت و در پاسگاه نعمت‌آباد کلاس‌های سوادآموزی را برای این دسته از کودکان و نوجوانان دایر کرد.

او با بررسی، تحقیق و نیز تجربیاتی که در این زمینه کسب کرده بود، روش نوین هنر خواندن و نوشتن در ۳۰ جلسه (۱۵ روزه) را طراحی و آن را در سال ۱۳۹۰ منتشر کرد. وی این شیوه را در جمعیت دفاع از کودکان‌کار و خیابان، شهرک امید، کانون اصلاح و تربیت،

خاک سفید، صباشهر، مولوی، امامزاده حسن، هفت جوب شهریار و... اجرا و بیسوادان بسیاری را از موهبت خواندن و نوشتن برخوردار کرد.

همچنین با پیگیری و تشویق عمو خیاط بسیاری از این کودکان و نوجوانان به کمک داوطلبان دیگر، دوره راهنمایی و تعدادی نیز دوران دبیرستان را در کمتر از دو سال به پایان رساندند.*



به چاپ رساند. در سال ۱۳۸۸ چند تن از شرکت‌کنندگان ۱۴ تا ۲۲ ساله در کلاس‌های خلاقیت وی اعلام کردند حاضر به نوشتن داستان نیستند و می‌خواهند داستان‌هایشان را به‌صورت شفاهی بیان کنند.

این گروه از شرکت‌کنندگان کسانی بودند که در مقطع اول تا چهارم دبستان ترک‌تحصیل کرده و برای کمک به مخارج خانواده مشغول کار شده بودند.

کودکان‌کار و خیابان را تحت‌عنوان «غار تار» و در سال ۱۳۸۶ سومین بخش از همین نوشته‌ها را با نام «ترس غار» توسط انتشارات ناهید منتشر کرد. همچنین بخش اول از رمان خاکستر را در سومین گاهنامه کانون نویسندگان ایران منتشر کرد.

در سال ۱۳۸۷ چهارمین بخش از نوشته‌های کودکان‌کار و خیابان را با عنوان «زیرگذر» توسط انتشارات ناهید

و از اولین روستای مرزی دخترک را سریعاً به یکی از بیمارستان‌های شهر وان اعزام می‌کنند. خوشبختانه در آنجا نجات پیدا میکند و بعد از ۱۵ روز ماندن در بیمارستان او را مرخص می‌کنند.

این پدر و مادر سفر خود را به سمت آلمان ادامه می‌دهند و با چنین وضعیتی اسفناکی که دخترشان پیدا کرده است راه طولانی و خسته‌کننده و پر از ترس و استرس را طی می‌کنند و بعد از یک ماه به آلمان می‌رسند.

زمانی که عکس زیر را که گرفتم دوماه از تیر خوردن دختر بچه می‌گذشت که زخمش همچنان بهبود پیدا نکرده بود و با چنین وضعیتی از ترکیه تا آلمان آمده بود.*

می‌بردند و پانسمانش را عوض می‌کردند. تا یک شب سوال کردم که دخترتان چرا زخمی شده است؟

می‌گفتند زمانی که از مرز ایران به ترکیه رد می‌شدند

در کمین سپاه پاسداران گیر افتادند و به سوی آنها تیر اندازی شده است. دختر بچه که روی کول مادرش بوده و در حال فرار بودند مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و به شدت زخمی می‌شود. همگی از این کمین و تیراندازی جان سالم به در می‌برند. خود را به خاک ترکیه می‌رسانند



یک مواجهه

حسام یوسفی

زمانی که در کمپ بودم با پدری و مادری افغانستانی آشنا شدم. آنها دختر بچه‌ای شش ساله داشتند. دختر بچه‌شان زخمی بود. هر روز او را به درمانگاه

داستان نویسی خیاط جامعه شناس

هستند. این بچه‌ها شیشه می‌شکنند، درس نمی‌خوانند، کلاس را به هم می‌ریزند و اصلاً نمی‌گذارند کلاس تشکیل شود. به خیاط گفتند بیا و یک فکری به حال اینها بکن. پیشنهاد آن‌قدر وسوسه‌کننده بود که تحقیقاتش شش ماه طول کشید. برای اولین بار بود که کسی می‌خواست چنین کاری انجام دهد و هیچ‌کس نمی‌دانست برای انجام این کار، چه کارهایی باید انجام شود. خیاط نمی‌دانست باید از تجربه آن دو رمانی که نوشته استفاده کند، یا مدرک تحصیلی‌اش، جامعه‌شناسی به کمکش می‌آید. بعد از شش ماه به سراغ بچه‌ها رفت. می‌شود گفت هم از داستان‌نویسی استفاده کرد و هم از جامعه‌شناسی، اما



اگر از من بپرسید، می‌گویم هیچ‌کدام. از جایی که این بچه‌ها دغدغه‌اش شدند، دیگر تنها با دلش کار کرد. جامعه و شرایط جامعه را کنار دست بچه‌ها گذاشت و سعی کرد به آنها یاد بدهد که چطور زندگی کنند. از آنجا بود که خیاط، تبدیل به عمو خیاط شد و بچه‌های کار در دروازه غار و شوش و نعمت‌آباد هفته‌شان را گذراندند تا به جمعه برسند و در کلاس‌های عمو خیاط شرکت کنند. جایی که می‌توانستند بدون ترس و احتیاط از ترس‌ها و آرزوهایشان بگویند. اما خانه فرهنگ شوش تعطیل شده است و این بچه‌ها دیگر هفته را به اشتیاق جمعه پشت سر نمی‌گذارند. دیگر عمو خیاط را نمی‌بینند و احتمالاً نمی‌دانند که معلم داستان‌نویسی‌شان، معلم زندگی‌شان برای آنها نگران است. نگران همه‌شان،

می‌آید و سلام و سلام و شروع به صحبت. تا جای داغ را جلوم بگذارد، هنوز حرف‌هایمان گل نینداخته، اما ناگهان توفان به‌پا می‌شود. خیاط، از بچه‌های کار می‌گوید. همان بچه‌هایی که از صبح تا شب در خیابان‌ها گل و آدامس می‌فروشنند و ناگهان طغیان می‌کند. انگار که کسی حق بچه‌اش را خورده باشد. با عصبیت و هیجان دست‌هایش را تکان می‌دهد و وقتی خاطره یکی از بچه‌ها یادش می‌آید، بغض می‌کند و سوالش را با صدای بلند تکرار می‌کند. "وظیفه بچه چیست به جز بازی و درس خواندن؟ وظیفه‌اش چیست؟"

زمستان بود که پیشنهاد عجیب و غریبی به خیاط داده شد. خبر رسید که ۳۰ دانش‌آموز مدرسه‌شان در دروازه غار را به هم ریخته‌اند. معلم‌هایشان عاصی

مدرسه شکل‌های مختلفی دارد، همان اندازه که می‌شود مشق‌های تکراری نوشت و از روی درس‌های تکراری نوشت، می‌شود یک جور دیگر با آن برخورد کرد. این مقاله، گزارشی از یک جور دیگر از مدرسه‌هاست.

وارد خانه‌ای می‌شوم قدیمی، از آن خانه‌هایی که اگر صاحب‌خانه دعوتت کند به یک چای گرم و کمی حرف و درد دل حاضر نیستی آن را از دست بدهی و می‌شود بهترین هدیه‌ای که در آن روز دریافت کرده‌ای. جایی که به نظر می‌رسد اتاق پذیرایی خانه است، تبدیل به خیاط‌خانه شده و یک خانم در را به رویم باز می‌کند.

ببخشید با آقای خیاط قرار داشتم. خانم در راهرویی را باز می‌کند و صدا می‌زند: علی جان. . . از انتهای راهرو مردی

روزش را می‌فروخت، و بعد از آن به سمت خانه کودک نعمت‌آباد حرکت می‌کرد. هر چقدر هم تند و سریع فال می‌فروخت فایده‌ای نمی‌کرد. او زودتر از ساعت ۱۲:۳۰ به عمو خیاط نمی‌رسید. کلاس‌های نعمت‌آباد همان ساعت تعطیل می‌شود. عمو خیاط کلاس نعمت‌آباد را که تمام می‌کند، بلافاصله به سمت خانه بعدی می‌رود. بچه‌های دیگر را می‌بیند و سر کلاس آنها می‌رود، هر چند مددکارها تا ساعت سه، چهار آنجا می‌مانند و از بچه‌ها مراقبت می‌کنند. کلاس بعدی خیلی دور نیست. جایی همان حوالی راه‌آهن است.



ادامه از صفحه پیش ...

نگران تکتکشان. مگر مرتضی نبود؟ نگرانی‌های عمو خیاط برای این بچه‌ها هیچ ربطی به آینده‌شان ندارد. مربوط به همین امروز است. همین امروز که این بچه‌ها پایشان را از خانه بیرون می‌گذارند و معلوم نیست تا شب که به خانه برگردند چه اتفاقی برایشان می‌افتد. این بچه‌ها قرار است راه و رسم زندگی یاد بگیرند. حداقل عمو خیاطشان این‌طور می‌خواهد. نمی‌خواهد آنها را نویسنده بار بیاورد و نمی‌خواهد کاری کند تا همه‌شان رمان‌نویس شوند. اما آنها استعداد دارند. استعداد و هوشی که گاهی معلمشان را سر ذوق می‌آورد و گاهی نگران می‌کند. نگران تکلیف این بچه با هوش با استعداد ذاتی‌اش. مگر مرتضی از آن بچه‌های باهوش و بااستعداد نبود که هر جمعه می‌آمد تا کمی بازی کند؟ اینجا جمعه‌ها به بچه‌ها فرصت می‌دادند تا در کنار هم بازی کنند. بچه‌ها می‌توانند از آب انبار نزدیک مدرسه استفاده کنند و برای لحظه‌ای یادشان برود که بیرون از این دیوارها چه اتفاقی می‌افتد. تا یادشان برود که قوانین مهربانانه مدرسه که تمام شود، دوباره زندگی‌شان همان است که بود. با یک تفاوت مهم. آنها دیگر می‌دانند که این

زندگی، زندگی خودشان است و باید برای بهتر شدن زندگی‌شان تلاش کنند. "ما به این بچه‌ها رخت و لباس و غذا نمی‌دهیم. این بچه‌ها دارند یاد می‌گیرند که زندگی‌شان همین است و برای بهتر شدن آن باید تلاش کنند. اگر نان و پنیری بود با هم می‌خوریم، اگر هم نبود که نبوده." عمو خیاط گاهی از رسم زمانه هم دلگیر می‌شود. اما وقتی مددکارها را می‌بیند و با آنها همراه می‌شود، زندگی‌اش بهتر می‌شود. این مددکارها جوان‌هایی هستند که برای کمک می‌آیند. می‌آیند و گاهی از جیب خودشان برای بچه‌ها دفتر و مداد می‌خرند. اما مگر می‌شود برای ۴۵۰ بچه به تنهایی دفتر و مداد تهیه کرد؟ تا امروز ۲۰۰ مددکار با انجمن حمایت از کودکان کار همکاری کرده‌اند، این مددکارها در مراکز مختلف پخش می‌شوند و جمعه‌هایشان را در کنار بچه‌ها می‌گذرانند؛ بچه‌هایی که برای ثانیه‌ای بازی سرخوش می‌شوند. بچه‌هایی که گاهی نمی‌توانند برای شرکت در کلاس‌های جمعه پدر و مادرشان را راضی کنند. مگر مرتضی نبود؟ مرتضی هم در کلاس‌ها شرکت نمی‌کرد. او فقط می‌آمد و بعد از کلاس بازی می‌کرد. برای این‌که اول باید سهمیه فال آن

داستان نویسی خیاط جامعه شناس

حالا کشورهای دیگر چه می‌کنند؟ بچه‌های بااستعداد را می‌برند به کشورشان و آنها را بورسیه می‌کنند تا فرهنگ خودشان را به او بدهند و فرد تازه‌وارد طرفدار مملکتشان شود و از فرهنگ آنها حمایت کند. ولی ما اینجا بچه‌های هم‌زبان خودمان را ول کرده‌ایم به امان خدا. «خیاط می‌گوید که این بچه‌ها استعداد‌های خارق‌العاده‌ای دارند. می‌گوید که آنها را رها کرده‌ایم. مگر مرتضی نبود که رها شده بود و آن شب، شب چهارشنبه‌سوری، آن اتفاق برایش افتاد و او دیگر پایش به خانه کودک نعمت‌آباد نرسید؟ شاید اگر بزرگتر می‌شد، راهش را پیدا می‌کرد. شاید اگر از ۹ سالگی می‌گذشت، می‌شد یکی شبیه به همین بچه‌هایی که هشت سال پیش در خانه کودک دروازه غار با عمو خیاط شروع به حرف‌زدن کردند. آن ۳۰ بچه‌ای که هشت سال پیش مدرسه‌شان را فلج کرده بودند و نمی‌گذاشتند کلاس‌ها تشکیل شود، اصلی‌ترین مددکارهای امروز هستند. بعد از این‌که خودشان آن مشکلات را رد کردند، حالا آمده‌اند و به عمو خیاط کمک می‌کنند. شاید اگر آن روز، آن

می‌زنی؟ بابای آدل چرا آدل را کتک می‌زنی؟ بی‌بی آدل چرا آدل را کتک می‌زنی؟ بابا بزرگ آدل چرا آدل را می‌زنی؟

جامعه شناس

این بچه‌ها به شکل غریبی در داستان‌هایشان شروع به تنبیه خودشان هم می‌کنند و از کارهای نامناسبی که انجام داده‌اند می‌نویسند و با جمله‌بندی‌های ساده نتیجه می‌گیرند که این یک اشتباه بوده و خودشان را دلدار می‌دهند. گاهی هم حس انزجار و نفرتی را که از محیط و دور و برشان دارند روی سر خودشان خراب می‌کنند و نمی‌توانند برخورد مهربانانه‌ای با خودشان نشان دهند. مثالش حمید ۱۲ ساله که می‌نویسد: «من خری را دیدم که باور نمی‌کرد خر است. من خری را دیدم که از بقیه خوشگل‌تر بود، آن هم خودم بودم».

اما گاهی اوقات از این نوشته‌ها می‌شود ردپای هوش نویسنده‌اش را پیدا کرد و شک کرد به نویسنده‌اش. که گاهی ۱۴ ساله است، شبیه به زهره: «مادرم داد زد سقف ترک خورده یک تشمت بیار که زیر آن بگذاریم. چند دقیقه بعد خانه پر آب شد. دیگر تشمت لازم نبود باید شنا یاد می‌گرفتیم.» ولی عمق ترس و فاجعه این بچه‌ها گاهی نهفته است در چهار جمله. چهار جمله‌ای که شاید غلط‌های املائی فراوان داشته باشد، ولی می‌توان دو دو زدن چشم‌های ترسیده‌شان را موقع شنیدن واژه‌ها حس کرد. شما تا به حال با خودتان فکر کرده‌اید که ممکن است دختر شاه هم از دست پدرش کتک بخورد؟ حسن ۱۲ ساله کلاس دوم دبستان می‌نویسد: «یکی بود یکی نبود. اینجا شاه از دخترش بدش می‌اومد. دخترش رو می‌زد. یه روز که رفت بیرون دید که پسری سر راهش اومد. پسر گفت دختر شاه تو چرا این‌جوری شدی؟...»



لموس و در عین حال آزاردهنده است و گفته این بچه‌ها چقدر سعی می‌کنند در زیر پوسته شجاعت، ترس‌های خود را پنهان کنند. خودش نوشته که تا وقتی به داستان‌نویسی درباره کتک نرسیده‌اند، این بچه‌ها شجاعت کاذب خود را حفظ کرده‌اند و به نظر می‌رسد کتک، همان چیزی است که پوسته شجاعت را پاره کرده و مفهومی کاملاً زمینی به حرف‌های بچه‌ها داده است. و بچه‌ها داستان نوشته‌اند. هر چند کودکان و هر چقدر مبتدی. اما از طریق داستان‌هایشان می‌توانند حرف بزنند و عمق حرف‌هایی که زده‌اند و مصیبتی را که دور و برشان در حال قدم زدن است با این داستان‌ها نشان داده‌اند و تا وقتی که نگویند نمی‌شود درمانشان کرد. حالا ولی آنها می‌توانند حرف‌هایشان را به اسم داستان بنویسند و چند نفری باشند تا راهنمایی‌شان کنند. در تمام داستان‌های این کتاب می‌شود دنبال ردپای ترس و عدم امنیت گشت و می‌شود دید که اعتیاد و موادمخدر چقدر دور و بر این بچه‌ها زیاد است و آنها می‌توانند به سادگی درباره ترس‌شان از این ماجرا بنویسند. این یک نمونه را ببینید که آدل هفت ساله نوشته است: «دوستان آدل چرا آدل را می‌زنید؟ ماما آدل چرا آدل را

ادامه از صفحه پیش...

چهارشنبه سوری، جسد مرتضی را کنار خیابان پیدا نمی‌کردند، در شرایطی که به او تجاوز شده و با شلوارش دست‌هایش را بسته‌اند و با پیراهنش خفه‌اش کرده‌اند، می‌شد به آینده‌اش امیدوار بود. می‌دانید عمو خیاط می‌گوید: جمعه‌ها برای بازی می‌آمد و خیلی بچه باهوش و با استعدادی بود. حالا حق می‌دهید تا معلم، نگاهش همیشه برای این بچه‌ها نگران باشد و هشت سال از عمرش را برای این بچه‌ها بگذارد؟ تازه این راه همچنان ادامه دارد. «مسیری که اول در نظر گرفته بودم، یک مسیر سه ساله بود. اما الان هشت سال گذشته و ما هنوز به نیمه راه نرسیده‌ایم.» خیاط می‌گوید: «تا وقتی در دروازه غار زندگی نکنی، نمی‌دانی چه می‌گویند».

داستان‌درمانی بچه‌های خیابان

اسم حرکتی که خیاط انجام داده، همین داستان‌درمانی است. بچه‌های کار را جمع کرده و برایشان کلاس داستان‌نویسی گذاشته است تا به این طریق آنها را تبدیل به افرادی موفق کند. در مقدمه کتابی توضیح داده که مفاهیمی شبیه به ترس و جرئت چقدر برای این گروه از کودکان



مشت محکم جهانی علیه اعدام کودکان در دولت روحانی

نسان نودینیان

نامشخصی بردند. افکار جهانی علیه اعدام او به اعتراض برخاست. صدها نفر برای آزادی سامان نسیم طومارهای اعتراضی را خطاب به سازمانهای زندانیان و کودکان نوشتند. کمپین بین المللی علیه اعدام، مینا احدی و شیوا محبوبی کارزار بین المللی برای آزادی سامان نسیم را سازماندهی کردند. سامان نسیم خوشبختانه اعدام نشد. اخیرا توسط سازمان عفو بین المللی اسم سامان نسیم در ردیف ۱۲ فعال سیاسی برای آزادی او اعلام شده.

سازمان عفو بین الملل در وب ساینش، هدف از انتخاب سامان نسیم، زندانی سیاسی را "ممانعت از اجرای حکم اعدام او و دیگر کودکان و نوجوانان در ایران" عنوان کرده است. در دولت روحانی بیش از بیست نفر اعدام شده اند که در زمان ارتکاب "جرم" زیر ۱۸ سال بوده اند.

شهریار مظفری، رضا گنج‌لو، میثم چنبری، حسن ذوالفقاری، مه‌راس رضایی، حسن غلامی، احمد رحیمی، علی فولادی، علی شریفی، ابراهیم حاجتی، عثمان دهمرده، هادی پالانی و فردین جعفریان از جمله‌ی کودکانی هستند که در زمان ارتکاب "جرم" زیر ۱۸ سال سن داشتند.

آزاد شدن سامان نسیم پیشروی مهم جنبش علیه اعدام است. کمپین بین المللی و قرار گرفتن اسم سامان نسیم در ردیف دوازده فعال سیاسی در سطح بین المللی برای سامان نسیم و مدافعین جدی احکام اعدام بویژه اعدام کودکان و نوجوانان موفقیت مهم سیاسی است.*



با لودر خاک می کنیم. می گفتند همینجا می کشیمت و روی قبرت بتون می ریزیم! شبها که می خواستم بخوابم با ایجاد سروصدا با وسایل مختلف منجمله کوبیدن در نمی گذاشتند استراحت بنمایم. در حالتی ما بین جنون و هوشیاری بودم، تمام این ۹۷ روز بدین شیوه سپری شد.

تحت فشار و شکنجه در حرکتی کاملا غیرانسانی با چشم بسته و در وضعیتی مابین مرگ و هستی اقدام به ضبط بازجویی هایم کردند که اعلام میدارم این فیلمبرداری و مصاحبه کذب محض هست و این مصاحبه را به شدت تکذیب می کنم. بعدا در کانال شبکه یک خبری منتشر شد که گویا من آزاد شده و به خانه بازگشته ام، این در حالی بود که من با سناریوی از پیش طراحی شده حکم اعدام برایم صادر شده بود.

سامان نسیم را به قصد اعدام به نقطه

سامان نسیم زندانی سیاسی و چهره آشنایی برای مردم در ایران و در سطح بین المللی است. سامان نسیم در هنگام دستگیری ۱۷ سال سن داشت. او را به "اتهام" فعالیت سیاسی و عضویت در یکی از احزاب اپوزیسیون دستگیر و زیر بدترین شکنجه ها قرار دادند. سامان نسیم در نامه ای خطاب به مردم نوشت:

سلولش با دیوارهای آغشته به مواد خاص برای شکنجه روانی طراحی شده بوده است. در این سلول یک دوربین تمام حرکات او و حتی زمان توالت را ضبط می کرده است.

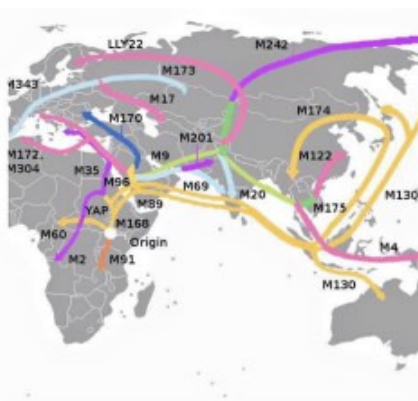
در تمام مدتی که در بازداشت بودم به هر شیوه و با هر وسیله ای شکنجه گردیدم. روزهای ابتدایی میزان شکنجه ها به حدی بود که توان راه رفتن نداشتم. تمام اعضای بدنم سیاه و کبود شده بود. برای ساعتها از دستها و پاهایم آویزانم کردند. به من می گفتند که تو را هم مانند رفقای



اولین انسان اسکاندیناوی از کجا

و چرا مهاجرت کرده؟

رکسانا تلارمی



و سروهای سر به فلک کشیده اش سر از زمین بر آورده بودند نگریست. انسان مهاجر محو تماشای شکوه جنگلهای انبوه سرسبز و بی شماران جزایری که در دل آب شناور بودند و آب از هر سمت و سوی در آغوش اشان گرفته بود، شد. انسان مهاجر به سکوت سنگینی که همه جا را در بر گرفته بود گوش داد و جز صدای آوازخوش پرندگان و صدای آرامبخش آب، صدایی دیگر به گوش اش نمی رسید. انسان مهاجر وقتی که سرش را به بالا گرفت و به آسمای پهناور نگاه کرد از دیدن رنگ های جادویی "شفق قطبی شمالی" که درخشندگیش، آمیزشی از رنگ و نور که مختص آن نواحی است از دیدن آن همه زیبایی نفس اش در سینه حبس شد و چنان هوای خوش سالم را با لذت و رضایت تمام بلعید که جان و روح وجودش را مسرتی وصف ناپذیر چون گذر نسیمی خوش، جلا بخشید. انسان مهاجر این همه زیبایی را تا به حال يك جا ندیده بود.

پس از آن، آرام، آرام، با چشمان جستجوگرش به دورو برش نگریست. با دیدن توتاهای وحشی درختان جنگلی و

ادامه زندگی جستجو میکردند؟ آیا آنها انسانهای گرسنه ای بودند و برای سیر کردن شکم شان بدنیاال غذا و یا بدنیاال گله های حیواناتشان از آنجا سر در آورده بودند؟ آیا آنها انسانهایی بودند که مورد غضب و خشم رئیس قبیله اشان قرار گرفته و از سرزمین مادریشان تبعید شده بودند؟! به هر رو این مهاجرت به سرزمین اسکاندیناوی به گمان محققان در دوران نوسنگی انسان صورت گرفته بود گرچه از علت این مهاجرت تاریخ خبر چندان موثقی به ما نمی دهد. اما بی شك نظری که صد در صد حتمی ست، اینست که می باید انها انسان های "نیازمندی" بوده باشند. "نیازمند" به سرزمینی دیگر. نیازمند به زنده ماندن.

نیازمند به ادامه زندگ در سرزمین دیگر. خوب م دانیم که انسان به محل تولدش وابستگ و تعلق خاطر دارد. و مادامیکه نیازمند نباشد زادگاهش را ترك نمی کند. باری، انسان مهاجر تازه از راه آمده، از خستگی این سفر پر ماجرا، به روی تخته سنگی در کنار دریاچه ای نشست و به سرزمینی که آخرین عصر یخبندان را تازه سپری کرده بود و اینك درختان کاج

در زمانهای بسیار بسیار کهن، انسانهایی تنها و بی پناه، فقط با يك چوب دستی در دست، پس از انکه راه های طولانی و سختی را پیموده بودند و دره های عمیق و کوههای بلند و دریاهاى سهمناکی را پشت سر گذاشته بودند به سرزمینی در شمال اروپا و یکی از شمالی ترین مکان کره زمین، به شبه جزایر زیبای اسکاندیناوی رسیدند. پیش از آن، جز پرندگان و حیوانات، هیچ بشری پایش به این مناطق نرسیده بود. و تنها در نواحی قطب شمال، یعنی قسمت های شمالی تر این مناطق، از زمانهای بسی دورتر، سامرها (اسکیموها) تنها قبیله بومی بودند که در آنجا سکونت داشتند و از نظر محققان، از تاریخ آمدن سامرها به مناطق قطبی انچنان اطلاعات دقیقی در دست نیست. نا گفته نماند که سامرها هم، به منطقه ای که این گروه از انسانها رسیده بودند، فرسنگها، از نظر مسافت، فاصله داشتند. کسی نمی داند که نخستین انسانهای مهاجر چرا و به چه دلایلی به سرزمین اروپای شمالی مهاجرت کرده بودند؟

آیا آنها از جنگهای قبائل سرزمین قبلی خود فرار کرده و جای امنی را برای

می‌کند و بعد به مرور زمان، در طول تاریخ، یکی، یکی انسانها سر میرسند. بچه‌ها عزیز من، گرچه این قصه ما به سر رسید اما قصه مهاجرت انسان هنوز به پایان خود نرسیده.

بدانید تا زمانی که گرسنگی است. تا زمانی که جنگ و نا امنی است. انسان ناچار، مجبور به مهاجرت می‌شود.

آه چه بگویم که این قصه ام تلخ می‌شود. امروز متأسفانه مرزهای سرزمین افسانه ای شمالی را بسته اند و شما کودکان عزیز این دیار، برای بزرگترهای خودتان این قصه و حقیقت تاریخی را هم یادآوری کنید؛ که همه ما انسانها از يك فامیل بزرگ جهانی هستیم و زمین متعلق به همه انسانهاست. بگویید آنکه از کشورش فرار می‌کند انتخاب دیگری ندارد و هیچ انسانی، بودنش غیر قانونی نیست. "به بزرگترها بگویید که بیشتر به قدرتمندان دولتها، آنهایی که راهها را بسته اند فشار بیاورند و اعتراض کنند و بخواهند که تا مرزهای دولتها را بروی انسانهای پشت در مانده باز کنند. کلیدش دست آنهاست. کلید تغییر همیشه دست مردم است. مرزها را باز کنند آنها هم حتما از جنگ و گرسنگی و ناامنی فرار کرده اند به مانند همان اولی‌ها مادر بزرگ و پدر بزرگها که برایتان داستانش را تعریف کرده‌ام.

راستی بچه‌ها، پایان قصه همیشه خوب تمام می‌شود. يك خبر خوشی برایتان دارم. کودکان بسیاری، هم بازیهای جدیدی در پشت در ایستاده اند. هوا دارد سرد و تاریك می‌شود بزودی برف می‌بارد. عجله کنید بچه‌ها. عجله کنید.

بچه‌های من؛ قفل درها را باز کنید. در آینده قصه این جنگها و مهاجرت‌های امروز را یکی دیگر برای کودکان آینده نقل خواهد کرد.

آنکه امروز در را باز کند قهرمان قصه های کودکان خواهد بود. کودکان همیشه طرفدار عدالت اند.*



عزیز، به این سرزمین زیبا خوش آمدی! خوش آمدی!

باری، اولین گروه انسانها به شبه جزایر اسکانندیناوی وارد شده بود. علت آمدنشان را دقیقا نه، ولی از کدام مناطق آمدنشان را، تاریخ به ما می‌گوید. که چگونه اولین انسان مهاجر حدودا کمتر از ده تا هشت هزار سال قبل، از اروپای جنوبی پایش به شمال اروپا رسید. به مانند اجدادش که حدودا سی، چهل هزار سال قبل از ان از آسیای میانه، یعنی همین مناطق "خاورمیانه فعلی"، سرزمین شان را ترك و به مناطقی که امروز اروپا می‌نامیم کوچ کرده بودند و قبل از آمدن آسیایی‌ها به قاره‌ای که امروز اروپا می‌نامیم هیچ بشری هم در آنجا زندگی نکرده بود. و آنها هم همچنین به مانند اجداد خودشان که بنوبه خود بیش از شصت تا چهل هزار سال قبل از افریقا به آسیا در گذشته دورتر کوچ کرده بودند. پس می‌توان گفت: همه ما مردم جهان از منطقه ای به منطقه دیگر همیشه کوچ کرده ایم.

این اسامی افریقایی، آسیایی، اروپایی، اگر به تاریخ مهاجرت انسانها مراجعه کنیم اصلا مفهوم خارجی ندارد به جز اینکه از نظر زمان بندی و جغرافیایی در مناطق کوچ شده اشان بخواهیم به آنها نام بدهیم . . . آری همیشه یکی اولین است. یکی جرأت می‌کند. یکی زودتر از دیگران میرسد و در را بروی دیگران باز

شاخه‌هایی که پر بود از میوه های رسیده و شاداب، نفس راحتی کشید و لبخندی از ته جان بر لبش نقش بست. وقتی که کمی فکر کرد تصمیم اش را گرفته بود. از روی تخته سنگ به یکباره بلند شد.

چوب دستی اش را در دل زمین فرو کرد. و تمام قد ایستاد. پیش خود زمزمه کنان گفت: در این جهان پهناور، اینجا همان است، همان طبیعت دلنشین و این همان مکانی است که من بدان نیازمندم. این مکان، مکانی است بدور از جنگهای قبیله ها. بدور از گرسنگی. بدور از رنج و بیدادگری ... و آن امنیت و آسایشی که می‌خواهم بیشك اینجا، بدست خواهم آورد. از این تصمیم اش و از اینکه راه چنین پر خطری را، از سر گذرانده و جان سالم بدر برده بود از خوشحالی با صدای بلند خندید و فریاد زنان گفت: من چه شادمانم اینك آرزوهایم به ساحل امن رسیده است. این منم که جان در برده‌ام. من اولین اروپایی آسیایی یا همان افریقایی هستم که پایم تا بدینجا نزدیکی قطب شمال رسیده است. و پژواك این صدا در جنگل پیچید و از قعر دریاها گذشت و دوباره به خشکی برگشت و از انعکاسش کوهها به لرزه در آمدند. ماهیان فراوانی سر از آب به بیرون آوردند و حیوانات جنگل هم به جست و خیز در آمدند و پرندگان بر روی درختان چهچه‌ها زدند . . . و همگی با هم همصدا چنین آوا بر آوردند: ای انسان

دروغ‌پراکنی درباره زندانیان سیاسی در راستای تخریب آنها است

در زندان به سر می‌برد، هشدار داده که «دشمنان مردم ایران بیش از این به فعالان سیاسی و حقوق بشری و مهم‌تر از اینها به حرفه خبرنگاری و فعالان حقوق بشری آسیب نرسانند».

بهنام ابراهیم زاده که هم‌اکنون در سالن ۱۰ زندان رجایی شهر کرج در حبس است، ابتدا در خردادماه ۱۳۹۰ بازداشت و به ۵ سال حبس و پس از بازگشایی پرونده جدید و محاکمه مجدد در دی‌ماه ۱۳۹۳، به تحمل ۹ سال و نیم زندان مجدد محکوم شد.

نیما ابراهیم‌زاده فرزند «بهنام ابراهیم‌زاده» به بیماری سرطان خون مبتلاست و این موضوع بر نگرانی‌ها و تشدید شرایط بد روحی این فعال کارگری در زندان افزوده است.

نسخه کامل یادداشت «بهنام ابراهیم‌زاده» که پیش‌تر در «رادیو فرهنگ» منتشر شده بود، در اختیار «کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی» قرار گرفته است که در پی می‌خوانید.

فرم دروغ‌پراکنی در راستای تخریب زندانیان سیاسی

زندگی در هر جامعه‌ای به منظور سعادت، جز از طریق آگاهی ممکن نیست. انسان‌ها از روش‌های مختلفی به آگاهی دست پیدا می‌کنند. وبلاگ‌ها، سایت‌ها، فیسبوک، تلگرام و سایر رسانه‌ها نمونه‌هایی بارز امروزی هستند.

ادامه در صفحه بعد



است، اصلاً آیا این فرد فعال سیاسی هست و گرایش‌ات سیاسی و فکری و سابقه سیاسی دارد و از نحوه رفتار و عملکرد ایشان از داخل زندان خبر دارند؟ چرا دریافت‌کنندگان خبر کمتر توجهی به منابع خبر و اشخاص نمی‌کنند که کاری جز تخریب و خراب کردن فعالان سیاسی و حقوق بشری ندارند؟»

اشاره این فعال مدافع حقوق انسانی محبوس در زندان، به انتشار خبری غیرواقعی از «ورود تیم بازرسان زندان‌های استان تهران، از بند ۲ زندان رجایی شهر کرج، در ۲۶ مهرماه ۱۳۹۴ و متعاقباً برخورد زندانیان این بند و سردادن شعار مرگ بر دیکتاتور توسط آنان» در برخی از رسانه‌های خارج از کشور بوده است.

این زندانی سیاسی که نزدیک به پنج سال

بهنام ابراهیم‌زاده زندانی سیاسی و فعال حقوق کودکان، طی یادداشتی از زندان «رجایی شهر کرج» نوشته، به رسانه‌ها هشدار داده و دروغ‌پراکنی درباره زندانیان را در راستای تخریب زندانیان سیاسی و حقوق بشری عنوان کرده است.

این مدافع حقوق انسانها که تا پیش از بازداشت در عرصه حقوق کارگران و کودکان کار و خیابان فعالیت داشته، در بخشی از این یادداشت اعتراضی نوشته است: «کسانی که در خارج از زندان دنبال و پیگیر اخبار داخل زندانها می‌باشند، باید به منبع خبر و فرد خبر دهنده و اینکه این فرد چه اندازه در نزد افکار عمومی شان و جایگاه دارد و شناخته شده و در ارسال خبر صادق

مطالب و خبرهای کذب را هرچندگاهی منتشر و در اختیار سایتها و رسانهها می‌گذارند که این بدترین نوع توهین، زشت‌ترین شکل افترا و بدنام‌ترین نشر اکاذیب است.

معدود کسانی که اصول حرفه‌ای را زیر پا می‌گذارند و شرافت قلم را لگد مال می‌کنند و بدیهیات حرفه خبرنگاری را نادیده می‌گیرند، کینه‌جویانه یا از روی نادانی که کاری جز خراب کردن، فعالان سیاسی و حقوق بشری نیست، شایعه‌ای را در جامعه و فضای رسانه‌ای گسترش می‌دهند که عواقب نشر آن سال‌ها باقی خواهد ماند و لطمه‌ای بزرگ بر حرفه خبرنگاری وارد می‌کند.

وقتی شخصی در رسانه‌ای و سایتی بدون هیچ سندی و بدون داشتن حتی یک شائبه دروغی محض منتشر می‌کند، نمی‌توانیم ساده‌لوحانه بگوییم که این یک اشتباه حرفه‌ای بوده و بعید نیست که سرخ این‌گونه موارد به دشمنان جنبش اعتراضی و زندانی سیاسی و حقوق بشری برسد. با توجه به این موضوع مدیران وبسایتها و رسانه‌ها به رعایت این‌گونه موارد توجه ویژه‌ای می‌بایست داشته باشند و از افراد شناخته شده و مطمئن، اخبار و اطلاعات بگیرند نه از افرادی که هیچگونه گرایش فکری یا سابقه سیاسی ندارند.

این افراد نه صرف عقیده و مرام، بلکه برای خودشیفتگی و هویت‌سازی برای دریافت وجهی، خبرهای دروغ به سایتها و رسانه‌ها می‌دهند. پس باید به هوش بوده و هشیار که دشمنان مردم ایران بیش از این به فعالان سیاسی و حقوق بشری و مهم‌تر از اینها به حرفه خبرنگاری و فعالان حقوق بشری آسیب نرسانند.

بهنام ابراهیم‌زاده

فعال سیاسی، مدافع حقوق کارگران

زندانی رجایی شهر، سالن ۱۰، آبان ۹۴



بهنام ابراهیم‌زاده بیدرنگ باید آزاد شود!

برای نمونه در خبر ورود تیم بازرسان زندان‌های استان تهران به همراه سهراب سلیمانی از زندان رجایی شهر بند ۲ در ۲۶ مهرماه جاری هیچ‌یک از زندانیان سیاسی و امنیتی و عادی توهین‌آمیز با هیات بازرسی برخورد نکرده و کسی هم شعار مرگ بر دیکتاتور و غیره سر نداده است. با ورود محراب سلیمانی بنده در کمال احترام با ایشان هم‌کلام و هم‌صحبت شدم و پیرامون حق و حقوق زندانیان و قانون تفکیک جرایم و نگه داشتن ما زندانیان سیاسی در بندهای خطرناک، محروم بودن از حق تحصیل، عدم رسیدگی پزشکی و پرونده‌سازی‌های مجدد، در کل رعایت نکردن قوانین زندان‌ها و مافیای مواد مخدر و ده‌ها مورد دیگر صحبت کردم.

حال عده‌ای برای بازار گرمی خود با تمام وقاحت و بی‌شرمی که نه فعال سیاسی و حقوق بشری‌اند و نه افکار و منش سیاسی و گرایش‌های فکری خاصی دارند،

طبیعتاً در جامعه کنونی ما نیازمند رسانه‌هایی با این دو ویژگی یعنی آگاهی‌بخشی و صداقت هستیم، بدیهی است که متولیان چنین رسانه‌هایی باید به دیانت و اصول اخلاقی خبرنگاری پایبند بوده و اصول فعالیت حقوق بشری را رعایت کنند.

کسانی که در خارج از زندان دنبال و پیگیر اخبار داخل زندان‌ها می‌باشند، باید به منبع خبر و فرد خبر دهنده و اینکه این فرد چه اندازه در نزد افکار عمومی شان و جایگاه دارد و شناخته شده و در ارسال خبر صادق است، اصلاً آیا این فرد فعال سیاسی یا حقوق بشری هست و گرایش‌های سیاسی و فکری و سابقه سیاسی دارد و از نحوه رفتار و عملکرد ایشان از داخل زندان خبر دارند؟ چرا دریافت‌کنندگان خبر کمتر توجهی به منابع خبر و اشخاص نمی‌کنند که کاری جز تخریب و خراب کردن فعالان سیاسی و حقوق بشری ندارند؟

دختران دوره گرد شهر در سکوت به یغما می روند

هیچ قانون حمایتی برابر کار کودک وجود ندارد.

و معلوم نیست این اتفاق کجا رخ داده. میگوید تا کنون گزارشی در این مورد به دست ما نرسیده است. با این یکی از اعضای شورای شهر تهران در وجود تجاوزهایی از این دست به کودکان کار را تایید کرده است.

اما اکنون حادثه شکل بسیار موهن تر و زشت تری به خود گرفته است. این زشتی را بارها در اخبار هندوستان و افغانستان در کشورهای شرقی شنیده بودیم. خبر تجاوز پدري به دخترش که چندی پیش در افغانستان اتفاق افتاد و نظیر این در کشورهای فقر زده کم نیست. اما این حادثه بازتابی گسترده بخود گرفته است.



منبع: روزان نیوز-

**این مطلب توسط نشریه کودکان
مقدمند، خلاصه گردیده است.**

تجاوز، حمله به شأن انسانی

دکتر حسین حسینیان متخصص پزشکی قانونی در تعریف تجاوز جنسی میگوید: هرچند خشونت دلایل و نموده های خیلی متفاوتی ندارد و عمدتا به ضرب و شتم و ایجاد جرح و در بدترین شکل خود قتل منجر می شود اما تجاوز جنسی، اصطلاحی در پزشکی قانونی و جرم شناسی جنسی است که منحصر به معنی انجام عمل فیزیکی با فرد، بدون رضایت اوست. تجاوز جنسی در حقیقت تنها یک حمله فیزیکی و جنسی نیست؛ بلکه در عین حال حمله معنوی و حمله به شأن انسان است که در آن قربانی از حق خود محروم می گردد. این خشونت،

کاغذی فروش و فال فروش و چرک و سیاه با لحن ملتمس... لازم نیست فعال حقوق انسانها باشید، همین که شهروند تهران باشید، انزجار درد را در استخوان خود حس می کنید وقتی خبر تجاوز گروهی ۶ مرد به یک دختر بچه را آن هم روی پل عابر پیاده می شنوید. این خبر دردناک عمق فاجعه ای بزرگ را اعلان می کند.

فاجعه ای که رسانه ها از تهدید آن بارها و بارها نوشته اند و باز هم می نویسند. خطری بزرگ در نزدیکی گوش همه ما: اعتیاد به مخدرهای صنعتی و بدترین آن شیشه.

رئیس کل دادگستری استان تهران میگوید: در این خبر ابهاماتی وجود دارد

دختران کوچک فال فروش . . . دخترکائی لاغر یکتا پیراهن با چشمانی ملتسم، پای ترازویی. . . بساطی. . . لابه لای چراغ های سبز و نارنجی و قرمز دوان دوان... گلفروش و خندان بی آنکه بدانند غم، هاله دائمی آنهاست، در شادی کودکانه رو به بلوغ شان بزرگ می شوند.

در فضای غبار و دود بنزین های مسموم و نگاه های بی تفاوت و غرق خود شده عابرائی که انگاری دیگر سالهاست به دیدن فقر در کلانشهر تهران خو کرده اند به دیدن دخترکان و پسرکان دستمال

رفتارها.

به نظر این کارشناس این افراد آینده‌ای بمراتب خطرناک‌تر از حال‌شان دارند. امثال خفاش شب‌ها کودکانی بوده‌اند که از خانواده محروم شده و بارها مورد خشونت و رفتارهای نابهنجار قرار گرفته‌اند. حمایت از نهاد خانواده بخصوص خانواده‌های آسیب‌پذیر و ممانعت از هم‌گسیختگی آن تامین حداقل زندگی، اقلاً یک وعده غذای گرم در روز، کمترین حمایت و در نتیجه بیشترین نتیجه رفتاری را خواهد داد.

نیروی انتظامی در بروز این حوادث کجاست؟

در توصیف واقعه، یک شاهد عینی گفته است وقتی شبانه با جمعی دیگر در تهران پرسه می‌زده، به پل یکی از بزرگراه‌های شهر رسیده و دیده که شش مرد به این دختر تجاوز جنسی کردند. او گفته این شش مرد به مواد مخدر معتاد بودند و از حالت عادی خارج شده بودند. دو شاهد دیگر هم آنجا بوده‌اند که با دیدن این تصویر حالشان بد شده است.

سکوت خبری نشانه چیست؟ ضعف اجرای قانون‌های حمایتی از متکدیان، دوره گردان، معتادان، دستفروشان کسانیکه برای تامین و امرار معاش و قوت لایموت خود به سخت‌ترین شیوه‌ها و ناچیزترین کالاها از چسب زخم و اسکاچ و فال و ناخن‌گیر و... متوسل می‌شوند. انتقادی که نوک حمله اش به سازمان بهزیستی، وزارت کار و رفاه و تامین اجتماعی بر می‌گردد. عدم حمایت از افشار بشدت ضعیف و آسیب‌پذیر نه تنها در جمع کردن ایشان با توسل به خشونت در معابر شهری و گذرگاه‌ها عیان است بلکه پس از این نقصان و فقدان شغلی، هیچ راهکار بهتر یا اجرایی دیگری در جلب حمایت برای معاش اینان اندیشیده نمی‌شود.



برای ۸ سر عائله کار می‌کند با فروش دوغ یا تراشکاری، نشانه چیست؟ این موضوع خیلی گسترده است. حادثه‌ای که از نظر اجتماعی مطرح می‌شود می‌گوید مشیت نشانه خروار است. دریایی زیر این ماجرا پنهان است. ابعادی که دیده نمی‌شود را چطور باید دید؟ سطح فقر اقتصادی به کجا رسیده است؟ آسیب‌هایی که پیامدهای فقر است. و هیچ قانون حمایتی برای کار کودک وجود ندارد. این بی‌ضابطگی و بی‌قانونی نباید سبب بشود که حالا کسانی که در این چارچوب کار می‌کنند به چنین اجحاف‌هایی دچار شوند. این کودک از نظر شخصیت اجتماعی آسیب دیده است. او از حداقل‌های زندگی محروم مانده است. داشتن آرامش در یک خانه گرم. داشتن سواد، امنیت، تغذیه و بهداشت عمومی. این کودکان دائم در معرض تهدید تمام افراد اجتماع هستند. به خصوص بزهکاران. اینها بارها مورد سوء استفاده افراد سودجو قرار می‌گیرند. این فرد آسیب دیده جایی برای پیگیری و درمان مشکلاتش ندارد. او همیشه مجبور است کار کند زیر سایه همان نا امنی‌ها و سوء

هرچند همیشه قتل را به همراه نداشته باشد، عموماً تهدید به قتل را به همراه دارد.

یکی از آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی که در خطر «تجاوز جنسی» و خشونت‌های در پی آن قرار دارند، افراد کم‌سن و سال و کودکان، هستند. در این موارد حتی اگر با رضایت او نیز این عمل همراه باشد، تجاوز محسوب می‌شود. تشخیص تجاوز جنسی به عهده پزشک قانونی است و این تشخیص گاه به سبب فراوانی علایم ایجاد شده پارگی و خونمردگی بسیار ساده و گاه به علت نبود علامت مثبت تقریباً غیرممکن است.

هیچ قانون حمایتی برای کار کودک وجود ندارد

مریم دانشی زاده کارشناس علوم تربیتی و خانواده در بررسی این معضل می‌گوید: علل چنین پدیده‌ای ریشه‌ای‌تر از یک معضل صرفاً اجتماعی است. باید دید چرا یک خانواده، نیازمند کار یک دختر بچه است. وقتی سال گذشته می‌بینیم خانواده‌ای با میخ صاف کردن امرار معاش می‌کند یا همین امسال یک پسر بچه

است. محرز عنوان کرده بود که پژوهش قبلی روی یک هزار کودک افغان و شماری کودک ایرانی انجام شده که دلایل حضورشان در خیابان متفاوت بود: مثلاً یک گروه به دلیل اعتیاد پدر و مادر در خیابان گل‌فروشی می‌کردند. او هشدار داده بود که اگر اقدامی صورت نگیرد، آمار تجاوز جنسی و اعتیاد در این کودکان زیاد می‌شود و به تبع آن ابتلا به ایدز در میان آنها افزایش می‌یابد. طبق همان مطالعه انجام‌شده، ۴ تا ۵ درصد این کودکان HIV مثبت بودند.

رفتارهای پر خطر بین کودکان کار

یافته‌های پژوهش «سنجش رفتارهای پرخطر در کودکان کار و خیابان در ایران» که سازمان بهزیستی آن را انجام داده، نشان می‌دهد که این کودکان از سنین پایین با روابط جنسی آشنا می‌شوند، به‌گونه‌ای که میانگین سن شروع روابط جنسی در دختران ۵.۱۲ و در پسران ۷.۱۳ سال است و در مجموع، ۲۱ درصد این کودکان رابطه جنسی را تجربه کرده‌اند.

چه باید کرد؟

آیا این پایان ماجراست؟ اینکه بدانیم دردی از معضلات اجتماعی دوا نمی‌کند. پول و درآمدهای اقتصادی همچون مالیات بر مشاغل و حرف و درآمد در کجا هزینه می‌شود؟ آیا در چنین بحرانی بایست به محروم‌ترین اقشار با چشم بسته نگریست؟ آیا اینان در بحران اقتصادی باید گرسنه تر و بی‌خانمان تر و فقیرتر و آسیب دیده تر شوند؟ وظیفه سازمان تامین اجتماعی در بروز چنین فجایی چیست؟ وظیفه سایر شهروندان و تشکلهای مردمی چیست؟ در این واقعه که هیچ بازتاب اجتماعی وسیعی دیده نشد آیا باید فقط به تماشا بنشینیم؟ چه باید کرد؟*



سازمانهای مردمنهاد قرار دهند اما مسئولان در شهرداری‌ها فقط سیاستهای خود را اجرا می‌کنند.

ابتلا به ایدز در کودکان کار

مینو محرز، رئیس مرکز تحقیقات ایدز مدتی قبل اعلام کرده بود، طبق مطالعه‌ای روی یک‌هزار کودک کار در تهران، بیشترین میزان شیوع ایدز در کودکان کار و خیابان بین سنین ۱۰ تا ۱۸ سال است و بیشترین راه ابتلا تجاوز جنسی، که هم بین دختران و هم بین پسران بوده

ادامه از صفحه پیش ...

شش هزار کودک در معرض تهدید

نه تنها چنین موردی که نمونه‌های فراوانی هستند که در خیابان در معرض انواع خشونت‌ها و آسیب‌ها قرار دارند. دبیر کل دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی بهزیستی می‌گوید در سال ۹۳ دست‌کم شش هزار کودک کار و خیابان شناسایی شده است. او همچنین گفته است براساس آیین‌نامه ساماندهی کودکان کار، شهرداریها باید مکان مجهزی را برای این کودکان در اختیار بهزیستی و

بیش از ۱۴۰ هزار کودک زیر شش سال

چشم انتظار دریافت سبد غذایی

از دست رفتن زمان رفع سوء تغذیه قابل جبران نیست!

۲۰ سال قبل هم کودکان ایرانی دچار

سوءتغذیه بودند

گزارش شبکه‌های بهداشت و درمان در دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰ خبر می‌داد که سوءتغذیه کودکان کمتر از شش سال در کشور و به طور مشخص، کم وزنی و کوتاهی قد و کاهش اندازه دور سر به دلیل سوءتغذیه، يك معضل جدی است.

سال ۱۳۷۵ در سه استان بوشهر، کرمان و ایلام، اجرای طرح آزمایشی آموزش خانواده کودکان دچار سوءتغذیه آغاز شد. نتایج این طرح آزمایشی سه ساله نشان داد که سوء تغذیه ۵۰ درصد از کودکان تحت پوشش طرح برطرف شد اما همچنان ۵۰ درصد کودکان در این سه استان دچار سوءتغذیه بودند و شاخص‌های رشد آنان با منحنی‌های ترسیم شده در دفاتر تغذیه و کودکان وزارت بهداشت، تفاوت‌های معنادار داشت.

بررسی عوامل موثر در موفق نبودن برنامه خبر می‌داد که این کودکان به دلیل فقر اقتصادی شدید خانواده دچار سوءتغذیه بودند. فقری که بازتابی از شرایط اجتماعی و اقتصادی محل سکونت



چندان دور دچار آسیب‌های جدی مغزی یا جسمی می‌شوند.

سبدهای غذایی که به دست این کودکان می‌رسد اقلامی را در خود جای داده که تهیه آنها از توان پدر و مادر کودک خارج است. اقلام ساده و در دسترسی همچون حبوبات، پروتئین حیوانی یا گیاهی، ماکارونی، لبنیات و... خانواده‌ای که تحت پوشش دریافت این سبدها قرار می‌گیرد، به تایید مسوولان کمیته امداد در حدی از فقر اقتصادی قرار گرفته که حتی از تهیه این سبدهای ۷۰ هزار تومانی هم ناتوان است.

آنچه در زیر می خوانید سند زنده بی توجهی عاقدانه حکومت اسلامی به تغذیه کودکان است!

۸۵ هزار کودک ایرانی از کمیته امداد سبد غذایی می‌گیرند! کودکانی که کمتر از شش سال دارند اما سوءتغذیه آنها به دلیل فقر اقتصادی خانواده آنقدر شدید بوده که کارشناسان وزارت بهداشت و کمیته امداد تشخیص داده‌اند این کودکان باید هر چه سریع‌تر تحت پوشش سبدهای غذایی حمایتی قرار بگیرند وگرنه در آینده‌ای نه

منفعت کودکان بر هر ملاحظه و منفعت ملی، مذهبی، نژادی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک مقدم است!

به کمپین دفاع از حقوق کودکان بپیوندید

نهاد کودکان مقدمند، کمپین بین‌المللی دفاع از حقوق کودکان است.

مشترك تزریق کند.

سال ۸۵، ۱۵ هزار كودك دچار سوءتغذیه در سراسر کشور تحت پوشش برنامه رفع سوءتغذیه قرار می گیرند. سال ۸۶ در پی تغییر سیاستها در وزارت رفاه و تامین اجتماعی، این نهاد پای مالی خود را از این برنامه مشترك بیرون می کشد تا توزیع يك وعده غذای گرم در «روستا مهدها» را اجرا کند و کمیته امداد، جای خالی اعتبارات را با درآمدهای متفرقه پر می کند. سالهای ۸۷ و ۸۸ ارزش ریالی سبدهای غذایی و تعداد پذیرش افزایشی ندارد و مستمر نبودن اعتبارات برای تامین سبدها به مشکل جدید و جدی مجری برنامه رفع سوءتغذیه كودكان كمتر از شش سال تبدیل می شود.

رفع سوءتغذیه كودك يك زمان طلایی دارد و اگر از دست رفت دیگر قابل جبران نیست. متأسفانه یکی از مشکلات ما طی این سالها این بود که بودجهها مستمر نبود و مقطعی اختصاص داده می شد و به ناچار، فواصلی در توزیع سبدها اتفاق می افتاد. در تمام این سالها سعی کردیم مجوز هزینه کرد اعتبارات مازاد پایان سال کمیته امداد را برای جلوگیری از توقف توزیع سبدها بگیریم. سازمان بازرسی هم با ما همکاری داشت چون سراغ خانوادهها میرفتند و می دیدند که این اعتبارات واقعا در قالب سبدهای غذایی به خانوادهها رسیده است.»

این برنامه، امروز و از سال ۹۲ از يك ردیف بودجه برخوردار است. ردیف بودجهای با عنوان «رفع سوءتغذیه كودكان» در دو سال ۹۲ و ۹۳ هم توزیع اعتبارات تهیه سبدها مستمر بوده اما سال ۹۴، از ابتدای سال تا امروز کمی بیش از ۱۲ میلیارد تومان و فقط به اندازه تامین دو سبد غذایی با ارزش ۶۸ هزار و ۲۰۰ تومان برای ۸۵ هزار كودك تحت پوشش طرح، در اختیار مجری برنامه قرار گرفته است.



وزارت بهداشت به کمیته امداد آمدند و خواستند برای رفع سوءتغذیه این كودكان که خانواده فقیر دارند کاری انجام شود، قرار شد به صورت آزمایشی در شهرستانهای سه استان هرمزگان (به عنوان استان محروم)، مازندران (به عنوان استان متوسط) و اصفهان (به عنوان استان برخوردار) كودكان دچار سوءتغذیه به علت فقر اقتصادی به ما معرفی شوند و سبدهای غذایی شامل اقلام تعیین شده توسط کارشناس تغذیه دانشگاه علوم پزشکی استان در اختیار خانواده قرار بگیرد. این طرح شش ماه اجرا شد و نتایج پایش كودكان نشان داد سوءتغذیه آنها رو به بهبود است.

کمیته امداد از سال ۷۹ با وزارت بهداشت همکاری مشترکی را آغاز کردند. سال ۸۰، سه استان و ۲۲۰۰ كودك، تحت پوشش سبد غذایی ماهانه به ارزش هفت هزار تومان قرار می گیرند. تا سال ۸۳، تعداد كودكان تحت پوشش ثابت است اما تعداد استانها به هفت و ارزش سبدها به ۱۰ هزار تومان افزایش می یابد. سال ۸۴ وزارت نورسته «رفاه و تامین اجتماعی» هم به این همکاری مشترك ملحق می شود تا اعتبارات تخصیص یافته برای توزیع سبد غذایی در سه استان محروم را در این برنامه

كودكان بود. بیکاری و شغل های کاذب و ناپایدار، مهم ترین عامل فقر پدران و مادران جوانی بود که نه تنها خودشان از سوءتغذیه و محرومیت از ساده ترین امکانات زندگی رنج می بردند، مولود زندگی شان هم، کودکی با سوءتغذیه شدید بود.

مسئولان وقت وزارت بهداشت این نتایج را به دست گرفتند و راهی کمیته امداد شدند که همواره به عنوان متولی رفع فقر و حمایت از فقرا شناخته می شد.

تشریح وضعیت و هشدار درباره آتیه این كودكان که می توانست الفبای سرنوشت کشور را متأثر کند، مسئولان کمیته امداد را مجاب کرد که این كودكان باید تحت پوشش حمایت های تغذیه ای قرار بگیرند حتی اگر خانواده آنها به دلیل تعاریف مصوب، واجد شرایط «مددجو شدن» در این نهاد حمایتی نباشد.

چنانکه امروز، خانواده ۸۵ درصد از ۸۵ هزار كودك مشمول دریافت این سبدها، مددجوی امداد نیستند اما در آن حد فقیرند که حتی توان خرید يك كيلو عدس هشت هزار تومانی - یکی از اقلام سبدهای غذایی حمایتی - را هم ندارند.

بهر روز کمالی؛ کارشناس و مجری برنامه رفع سوء تغذیه كودكان كمتر از شش سال کمیته امداد می گوید: «وقتی مسئولان

درصد از موارد کم وزنی به دلیل سوءتغذیه ناشی از فقر اقتصادی بوده است.

خاطراتی به وسعت واقعیت

شاید ما، امروز و در تهران، تصویری نداشته باشیم از اینکه در گوشه‌ای از این کشور، خانواده‌هایی هستند که نمی‌توانند برخی مواد غذایی را تهیه کنند. اما این واقعیت وجود دارد. ما این واقعیت را از

نزدیک مشاهده کردیم

کمالی در طول ۱۲ سال گذشته به تمام نقاط محل اجرای برنامه رفع سوءتغذیه کودکان کمتر از شش سال مراجعه کرده و خاطراتی دارد از این مشاهدات که یادآوری آنها، او را به چند لحظه سکوت وامی‌دارد.

اوایل می‌گفتم توزیع غذا در روستا مهدهای بهزیستی با برنامه ما تداخل دارد و باید متوقف شود.

رفتیم به روستا مهد منطقه‌ای در زابل. کودکی را نشانم دادند که پدرش به علت اعتیاد فوت کرده بود و مادر بعلت قاچاق مواد زندانی بود. بچه با عمه معتادش زندگی میکرد و به مدیر مهد گفته بود تنها وعده غذایی که در طول ۲۴ ساعت یک روز می‌خورد، همین غذای روستا مهد است و در خانه کودک، چیزی برای خوردن وجود نداشت...*



حبوبات و پروتئین که حاوی ریز مغذی‌ها و موثر در رشد کودکان است، به دلیل گرانی قیمت محروم بوده‌اند و صرفا غذاهای شکم‌سیرکن خورده‌اند. امروز از مجموع حدود هفت میلیون کودک کمتر از شش سال در کشور، حدود پنج درصد دچار کم وزنی ناشی از سوءتغذیه هستند که علت کم وزنی ۵۰ درصد این کودکان، فقر است.

مینایی البته تایید می‌کند که «پوشش ما صددرصد نیست» و ممکن است تمام کودکان دچار سوءتغذیه در کشور شناسایی نشده باشند، چون وزارت بهداشت صرفا از کودکانی آمار و گزارش دارد که وضعیت سلامت آنها در شبکه‌های بهداشت و درمان ثبت شده در حالیکه کودکان فاقد شناسنامه و حاشیه‌نشین که در دهک‌های محروم و فقیر کشور قرار دارند، ممکن است به دلیل ناآگاهی خانواده، حتی مورد پایش سلامت هم قرار نگرفته باشند که در این‌صورت نام آنها بعنوان کودک دچار سوءتغذیه در هیچ فهرستی ثبت نمی‌شود.

در حالیکه بنا بر اعلام وزارت بهداشت، استان‌های سیستان و بلوچستان، کرمان، هرمزگان، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد، خوزستان و ایلام به عنوان هفت استان دچار ناامنی غذایی معرفی شده‌اند، مطالعات وزارت بهداشت طی دهه ۸۰ و ۹۰ از شیوع ۱۵ الی ۱۸ درصدی سوءتغذیه در کودکان کمتر از شش سال کشور خبر داده است.

مسئولان وزارت بهداشت که آمار کودکان دچار اختلال رشد- مبتلا به کوتاهی قد، کم وزنی، کاهش دور سر، کمبود دریافت ریز مغذی‌ها - را حدود ۸۰۰ هزار نفر اعلام کرده‌اند، می‌گویند که ۴۰۰ هزار کودک کمتر از شش سال در کشور دچار کم وزنی هستند که ۵۰

نیکوکاران شریک در برنامه‌های حمایتی کمیته امداد هم که تا فروردین ماه امسال به دلیل جای خالی درک صحیح مسئولان این نهاد حمایتی از اهمیت رفع سوءتغذیه کودکان کمتر از شش سال، از این برنامه بی‌خبر بوده‌اند، تا امروز و پس از اجرای طرح نوپای «همسفره» حداکثر ۳۰۰ میلیون تومان کمک کرده‌اند. پولی که برای تهیه چهارهزار سبد غذایی کفایت می‌کند.

امروز و بعد از ۱۵ سال، کمبود جدی اعتبارات در حالی دیوارهای برنامه رفع سوءتغذیه کودکان کمتر از شش سال را به لرزه انداخته که حدود ۱۴۰ هزار کودک کمتر از شش سال دچار سوءتغذیه ناشی از فقر اقتصادی، همچنان در صف انتظارند تا کدام روز، اسم آنها هم در فهرست مشمولان دریافت سبد اضافه شود که کمالی می‌گوید افزایش نیافتن اعتبار، امکان هر گونه افزایش تعداد را هم از مجری طرح سلب کرده است.

توقف توزیع سبدها به معنای تداوم سوءتغذیه است

مینا مینایی؛ کارشناس مسئول برنامه تغذیه کودکان وزارت بهداشت از مشکل ایجاد شده در مسیر تامین اعتبار برای تهیه سبدهای غذایی ابراز تاسف می‌کند. به نظر این کارشناس، هر گونه سکت در استمرار توزیع این سبدها به منزله توقف در رسیدن به اهداف برنامه - رفع سوءتغذیه کودکان - است.

یک کودک در طول روز حداکثر به ۱۳۰۰ کیلو کالری نیاز دارد. کودکان دچار سوءتغذیه به علت فقر، معمولا غذایی خورده‌اند که صرفا انرژی‌زا بوده و بنابراین، ساخت و سازی در بدن صورت نمی‌گیرد و رشدی انجام نمی‌شود. این کودکان معمولا از میوه و سبزی و



مشخصات ماهواره:
هات برده ۸
ترانسپوندر ۱۵۵
فرکانس ۱۱۲۰۰ عمودی
اف ای سی ۵/۶
سیمبل ریت ۲۷۵۰۰

تلویزیون ۲۴ ساعته کانال جدید

کانال جدید برنامه‌های ۲۴ ساعته خود را در شبکه "نگاه شما" از ماهواره هاتبرد پخش میکند. مشخصات شبکه "نگاه شما"

فرکانس: ۱۱۲۰۰
پولاریزاسیون: عمودی
سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰
FEC: ۵/۶

برنامه‌های کانال جدید در شبکه نگاه شما را همچنین میتوانید از طریق GLwiz در گزینه تلویزیونهای ایرانی مشاهده کنید:

www.glwiz.com

مشخصات کانال جدید
را به دوستان و آشنایانتان
اطلاع دهید.



تحمّل ۹ سال و ۶ ماه زندان محکوم شده است.

نهاد غیردولتی اتریشی «سودویند» ماه گذشته جایزه جایزه حقوق بشر «رها» را به پسر بهنام اهدا کرد. همانطور که اطلاع دارید جایزه «سودویند» به افرادی که سهمی در حفظ و ارتقای حقوق بشر دارند، اعطا می‌شود.

من به فرزندم افتخار می‌کنم و شادمانم که فرزندی دارم که به وظایف انسانی خود عمل میکند.

از شما و از همه کسانی که به انسانیت ارج می‌نهند، تقاضا دارم که بهنام را به من و خانواده‌اش و مخصوصاً پسر ۱۶ ساله‌اش که از سرطان خون رنج می‌برد برگردانید.

با تشکر بسیار،
عایشه مدرسی

متن زیر نامه عایشه مدرسی، مادر بهنام ابراهیم زاده است که بدست کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان رسیده است. عایشه مدرسی در نامه اش می‌گوید:

من عایشه مدرسی، مادر بهنام ابراهیم زاده فعال کارگر و از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان هستم که در زندان رجایی شهر زندانی است.

پسر من بهنام در ۲۲ خردادماه ۱۳۸۹، توسط ماموران امنیتی دستگیر و ابتدا به ۵ سال حبس محکوم شد. اما پس از بازگشایی پرونده جدید، از سوی شعبه ۱۵ «دادگاه انقلاب اسلامی تهران» به ریاست «قاضی صلواتی»، محاکمه و به اتهام تبانی و ارتباط با سازمان مجاهدین از داخل زندان و تبلیغ علیه نظام از طریق ارتباط با شما، و همچنین به اتهام ارتقاء حقوق کارگری از درون زندان به

سوء تغذیه

در بین کودکان کرمان بهشت معادن ایران!

منبع خبر گزاری ایسنا:

مطالعات مختلف تغذیه‌ای در ایران نشان داده‌اند که سوء تغذیه در ابعاد مختلف در برخی از نقاط مختلف کشور از جمله استان کرمان وجود دارد. سوء تغذیه پروتئین انرژی در کودکان زیر ۵ سال و کمبود ریزمغذی‌ها از جمله آهن، روی و ویتامین‌های A و D از سوی دیگر، روند بیماری‌های متابولیک مرتبط با تغذیه از جمله چاقی، دیابت، بیماری‌های قلبی و عروقی و انواع سرطان‌ها روند رو به گسترش و هشدار دهنده‌ای را طی می‌کند.

ایلام، کهگیلویه و بویر احمد، سیستان و بلوچستان، بوشهر، خوزستان، کرمان و هرمزگان از جمله استانهایی هستند که بیشترین آمار کودکان دچار سوء تغذیه را در کشور دارند. در سایر استانهای کشور نیز با توجه به میزان جمعیت استانی، تعداد کودکان دچار سوء تغذیه کم نیست. دسترسی ناکافی به غذای کافی و سالم علل اصلی سوء تغذیه در کودکان زیر ۶ سال استان کرمان است. سوء تغذیه در مناطق جنوبی استان کرمان بیشتر شیوع دارد که دلیل عمده آن نیز به مسائل اقتصادی این منطقه بر می‌گردد.

پیامدهای سوء تغذیه در کودکان، موجب کم شدن توان ذهنی و جسمی که شاخص های جسمی شامل لاغری، چاقی، کوتاه قدی یا کم وزنی است، خواهد شد.

بر اساس گزارش دفتر بهبود تغذیه در سال ۸۲، در صد کوتاه قدی کودکان زیر ۵ سال استان کرمان ۴.۷ بود که در سال ۸۹، درصد این شاخص به ۶.۸ رسیده

است ضمن آنکه در سال ۸۲، درصد کم وزنی کودکان زیر ۵ سال استان ۵.۴ بوده که در سال ۸۹ به ۴.۱ درصد رسیده است. در سال ۸۲ درصد لاغری کودکان زیر ۵ سال استان کرمان ۳.۷ بوده که در سال ۱۳۸۹ این شاخص به ۴ درصد رسیده است ضمن آنکه ۵.۴ درصد چاقی کودکان زیر ۵ سال در سال ۷۷ در استان کرمان بوده که در سال ۸۶ این شاخص به ۶.۸ رسیده بود و در سال های دیگر این شاخص صفر بوده است.

میزان سوء تغذیه به دلیل کمبود ریز مغزی

سوء تغذیه مربوط به کمبود روی (ریزمغذی) در سال ۹۱ در استان کرمان:

۲۰ درصد کودکان ۱۵ تا ۲۳ ماهه در میانگین کل کشور دارای کمبود روی می باشند که در شهرستانهای کهنوج، رودبار جنوب، شاهد سهم ۱۹ درصدی و در شهرستانهای زرنده، کوهبنان، راور، رفسنجان ۳۰ درصد و در شهرستانهای بافت، بردسیر، بم، جیرفت، سیرجان، شهربابک که در ۳۱ درصد کودکان ۱۵ تا ۲۳ ماهه دچار کمبود روی هستند.

۱۳ درصد کودکان ۶ ساله میانگین کل کشور از کمبود روی و ویتامین A رنج می برند.

کمبود ویتامین D در کشور و به ویژه در بین کودکان استان کرمان:

۲۴ درصد از کودکان بین ۱۵ تا ۲۳

ماهه میانگین کل کشور دچار کمبود ویتامین D می باشند.

۶۲ درصد از کودکان ۶ ساله میانگین کل کشور دارای کمبود ویتامین D

۲۰.۷ درصد از کودکان ۱۵ تا ۲۳ ماهه میانگین کل کشور دچار کم خونی (هموگلوبین پایین) هستند.

۱۱ درصد کودکان کل کشور دچار کم خونی می باشند.

اطلاعات فوق بر اساس گزارش اولیه مطالعه پورا دفتر بهبود تغذیه وزارت بهداشت در سال ۱۳۹۱ ثبت شده است.

فقط ۱۰ هزار کودک تحت حمایت که باید ۳ برابر شود

شرط لازم افزایش توان اقتصادی مردم و شرط کافی افزایش سواد تغذیه‌ای از راهکارهای اساسی برای حل سوء تغذیه در بین کودکان است، NGO: های فعال در حد وسیعی در این زمینه در کشور و به ویژه استان کرمان وجود ندارد، کمک های چند NGO فعال در استان در حاشیه شهر کرمان گاها توسط قائم مقام دانشگاه در امور خیریه توزیع غذا صورت گرفته است. کودکان تحت حمایت کمیته امداد در حال حاضر فقط ۱۰ هزار کودک است.

افزایش خانوارهای زیر خط فقر

در ۲ سال اخیر، خانوارهای زیر خط فقر رو به افزایش هستند که این موضوع به سوء تغذیه دامن زده است. برای حل مشکل سوء تغذیه باید درآمد جامعه تغییر پیدا کند تا خانوارها از زیر خط فقر بیرون بیایند.*

کودکان زندانیان؛

حمایت‌های اشتباه، آسیب‌های ناخواسته

بی بی سی فارسی



شده، مستحق دلسوزی می‌دانند، اما روندی که در بهبود هر دو کودک طی می‌شود، از یک جنبه مهم به هم شباهت دارد: هیچ کدام فرصت مواجهه با حس‌های واقعی خود را پیدا نکرده‌اند.

پروسه درک حس کودک و مواجهه کردن کودک با آن به عنوان قدم‌های نخست و کمک به او در پذیرش مسئولیت حس‌های خودش به عنوان قدم مهم نهایی، آسان نیست. از همین رو و به دلیل نشناختن آثار و تبعات منفی طی نشدن سالم این پروسه و همچنین نبود تحقیقات کافی در ایران در مورد کودکان با تجربه زندانی شدن والدین‌شان، برخی از خانواده‌ها راه‌های میان بر و البته ناسالمی را پیش می‌گیرند.

به عنوان مثال مواجهه کردن کودک با شرایط کودکان مشابه یا با شرایطی بدتر، یکی از این روش‌هاست. نه تنها در مورد کودکان زندانیان، بلکه در مورد کودکان با شرایط عادی، این روش توسط برخی از والدین به کار می‌رود و کودک وادار به دیدن رنج یا چالش‌های دیگران می‌شود تا بداند تنها نیست یا شرایط بدتری هم وجود دارد.

تردیدی نیست که دیدن رنج دیگران، درک حس سایرین و دانستن شرایط متفاوت، از جمله راه‌های مهم، کاربردی و قابل استفاده برای کمک به کودک در دیدن شرایط از زوایای مختلف، عبور از خودخواهی و توانمند شدن در همدردی است.

اما به کاربردن این روش بعنوان جایگزین مسیر بهبود کودکی که با ترازا مواجه شده، می‌تواند آسیب‌های روانی ←

می‌شود و چه زمانی که نادیده گرفته می‌شود، نمی‌تواند مواجهه درستی با احساسات خودش داشته باشد و به این ترتیب عبور از ترازا برای او به طور کامل اتفاق نخواهد افتاد. زمانی که کودک قربانی فرض می‌شود، با دیده ترحم به او نگاه می‌شود و رابطه نیاز-محور با او برقرار می‌شود، کودک فرصتی برای بیان و مواجهه با حس‌های واقعی خودش را پیدا نمی‌کند.

اطرافیان کودک حس‌هایی که گاه غلو شده است را به او نسبت می‌دهند، از زبان او حرف می‌زنند و امکانی برای مواجهه کودک با حسش برقرار نمی‌کنند. به این ترتیب کودک مسئولیت حس‌های خودش را نیز برعهده خواهد گرفت. به عنوان مثال از یک سو کودک متوجه خشم احتمالی به عنوان یکی از حس‌های طبیعی بعد از تراما-زندانی شدن والدین- نخواهد شد و از سوی دیگر این حق را برای خود قایل خواهد بود که خشم خود را در غالب رفتار خشونت آمیز با دیگران بروز دهد.

کودک همچنین تمرینی برای شناخت حس خود نداشته است و این ضعف در بزرگسالی، به صورت ناتوانی در تشخیص حس دیگران و امکان همدردی با آن‌ها بروز پیدا می‌کند. زمانی که کودک نادیده گرفته می‌شود که در مثال مشخص ما، یعنی تجربه زندانی شدن والدین، عموماً به دلیل انگ خوردن از سوی جامعه است، باز هم همین روند تکرار می‌شود.

گرچه عموماً افراد، چنین کودکانی را بیشتر از کودکی که مورد ترحم واقع

کودکی که زندانی شدن والدین‌اش را تجربه می‌کند، بیش از سایرین در معرض مشکلات روانی و رفتاری از جمله اضطراب، خشم و افسردگی است.

هدف این مقاله نگاهی انتقادی به برخی از رفتارهای اطرافیان، والدین زندانی یا نهادهای مدنی است که اگر چه برای کمک به کودک یا برای جلب توجه جامعه به شرایط کودکان انجام می‌شوند، اما ممکن است خطراتی را نیز برای کودک به همراه داشته باشند.

آن‌ها گاه در خلوت و با رفتارهای شخصی با کودک و گاه در فضای عمومی دست به اقداماتی می‌زنند که حتی آسیب زنده است و شرایط را برای کودک از آن‌چه هست سخت‌تر می‌کند.

کودک فرد زندانی با گذار سالم از ترامایی که تجربه کرده است خواهد توانست تا روابط عاطفی، اجتماعی و حرفه ای سالمی برقرار کند. یکی از مهم ترین مراحل این دوران گذار، داشتن حمایت کافی و درست از سوی اطرافیان و جامعه است که شامل مواجهه شدن درست خود و اطرافیان‌اش با احساساتش می‌شود.

کودک چه زمانی که قربانی فرض

ادامه از صفحه پیش...

جبران ناپذیری به کودک بزند. به این ترتیب یکی دیگر از چالش‌های کودکان زندانیان، نحوه ارتباط برقرار کردن والدین‌شان با آن‌هاست.

برای توضیح تفاوت مسیر میان بر ذکر شده در بالا با مسیر سالم، شرح یک مثال می‌تواند کمک کننده باشد: کودکی را در نظر بگیرید که یکی از والدین‌اش زندانی شده اند. نگهدارنده کودک که می‌تواند یکی از والدین بیرون از زندان باشد تلاش می‌کند تا احساس کودک را از زبان خودش متوجه شود. کودک ممکن است به دلیل سن یا تمرین نداشتن، از بیان دقیق حس خودش عاجز باشد.

نگهدارنده از طریق نمایش اشکال یا در اختیار گذاشتن مثال‌های مختلف، به کودک کمک می‌کند تا نزدیک ترین حس به حالت درونی خودش را کشف کند. این کار، به طور مرتب انجام می‌شود و کودک کم کم تمرین می‌کند تا به جای غر زدن، ناله کردن، گریه کردن یا پرخاش کردن، احساسات خود را بیان کند. نگهدارنده کودک همچنین تلاش می‌کند تا بهترین راهی که کودک می‌تواند احساساتش را بروز دهد پیدا کند. نقاشی، نامه، بازی فکری یا بازی هیجانی، انواع روش‌هایی است که می‌تواند به کودک در بروز حس‌هایش کمک کند.

اگر حس‌اش رابطه مستقیم با فرد زندانی یا زندانی شدن او دارد، ساده ترین و در دسترس ترین راه، گفت و گو است. نگهدارنده به کودک این امکان را می‌دهد تا حس‌های خود را بروز دهد، حتی اگر این حس‌ها، مانند خشم از فرد زندانی یا حتی تنفر، برای شنونده آزار دهنده باشد، اما شنیده شدن‌اش اهمیت زیادی در بهبود رابطه و التیام حس کودک دارد.

پس از شنیدن دقیق، شنونده یا همان نگهدارنده کودک می‌تواند به کودک کمک کند تا اگر لازم است حس‌های دیگری را

جایگزین کند، به او به درک شرایط فرد زندانی کمک کند و در نهایت کودک را در مسیر عبور از تراuma همراهی کند. این موضوع، در رابطه با هر فردی که در زندان است و با هر جرمی صادق است. شاید تنها مورد استثنا، والدینی باشند که یا به دلیل کودک آزاری در زندان اند یا در زمان آزادی‌شان، کودک از آنها آزار دیده یا رابطه مطلوبی با آنها نداشته است.



در سایر موارد، کمک به کودک برای درک حس‌های خودش، می‌تواند به صورت غیر مستقیم به اصلاح رابطه کودک و فرد زندانی کمک کند که خودش یکی از مهم‌ترین عوامل بهبود آسیب‌های ناشی از زندانی شدن والدین است. اما زمانی که نگهدارنده کودک حس‌هایی را به کودک نسبت می‌دهد که لزوماً احساس درونی کودک نیست و یا از کودک انتظار دارد تا طور خاصی احساس کند، مثلاً "بچه خوب که گریه نمی‌کند" و یا "اگه ناراحت باشی، بابا/مامان (زندانی) ت هم ناراحت می‌شه" نه تنها به ترمیم آسیب‌های ناشی از زندانی شدن والدین‌اش کمکی نکرده، بلکه برعکس با ایجاد حس عذاب وجدان یا گناه نسبت به احساس واقعی‌اش او را وادار به فروخوردن احساس درونی‌اش می‌کند که نتیجه‌اش می‌تواند انزوای یا پرخاشگری باشد. یادآوری این نکته ضروری است که همیشه دلیل بروز واکنش کودک توسط سایرین قابل تشخیص نیست، پس ممکن است آن‌ها هیچ گاه متوجه آسیب‌هایی که به کودک وارد کرده‌اند نباشند.

آنچه تا این جا گفته شد رفتار مستقیم نزدیکان و اطرافیان کودک بود. اما گاه برخی از گروه‌ها و افراد، مانند نهادهای غیرانتفاعی فعال حوزه کودکان و حتی خانواده و نزدیکان کودک به منظور کمک به کودک یا جلب حمایت برای کودکانی که با آسیب‌هایی مانند زندانی شدن والدین‌شان، کارکودک، یا خشونت مواجه اند، از نام و شرایط کودک استفاده می‌کنند تا ترحم و توجه سایرین را جلب کنند.

انتشار نامه با عنوان کودک، نشر تصاویر کودکان و منتشر کردن داستان ترحم آمیز کودکان را می‌توان نمونه‌هایی از این نوع رفتارها دانست. در این حالت، حتی این استدلال که آنچه در فضای مجازی رخ می‌دهد، دور از نگاه امروز کودک است، کمکی به مجاز دانستن استفاده از این روش‌ها نمی‌کند.

اگر مخاطب این فعالیت‌ها، کودکان نیستند، استفاده ابزاری از کودک شده و نقض حقوق کودک رخ داده است. از سوی دیگر نه تنها احساس کنونی کودک نادیده گرفته شده، که کودک طی سال‌های دور یا حتی نزدیک و بطور مستقیم (با جستجوی شخصی) یا غیر مستقیم (از طریق واکنش مخاطبان آن نوشته‌ها) در جریان فعالیت‌هایی که به نامش صورت گرفته قرار خواهد گرفت و آسیب‌های تازه ای را مانند قربانی فرض شدن، تثبیت پروسه قربانی شدن، نادیده گرفته شدن احساسات و خشم فروخورده در سنین بالاتر تجربه خواهد کرد.

هرچند اگر کودک به دلیل شرایط خانوادگی، فردی یا اجتماعی امکان عبور از این شرایط را داشته باشد، ممکن است در آینده آثار روانی به جا مانده از چنین ترامایی را از کودکی به دوش بکشد. به این ترتیب نه هر رفتاری را می‌توان حمایت نامید و نه هر حمایتی از کودک سالم و کمک کننده است.*

محمود بهشتی لنگرودی به اعتصاب غذای خود پایان داد



نامه محمود بهشتی لنگرودی
در برابر قول دادیار ناظر بر زندان
در صورت شکستن اعتصاب غذا

ریاست محترم اندرزگاه

با سلام و احترام و ضمن عرض خسته نباشید از آنجا که در ساعت ۱۵:۱۵ دقیقه عمر روز سه شنبه ۹۴/۹/۲۴ در حضور ریاست محترم اندرزگاه و معاونت محترم ایشان، جناب آقای عظیمی معاونت قضایی بازداشتگاه اوین به نیابت از آقای حاجیلو دادیار محترم ناظر بر زندان قول قطعی دادند که در صورت شکستن اعتصاب غذا، ظرف ۲۴ ساعت با مرخصی اینجانب جهت پیگیری پرونده و اعاده دادرسی تا حصول نتیجه موافقت خواهند کرد به این وسیله پایان اعتصاب غذای خود را در پایان بیست و یکمین روز اعلام می‌کنم.

باساس
محمود بهشتی لنگرودی
۲۴/۹/۹۴

بر اساس آخرین اخبار رسیده، بر اثر پایداری و استقامت محمود بهشتی لنگرودی سخنگوی پیشین کانون صنفی معلمان ایران، بعد از ۲۲ روز اعتصاب غذا در اعتراض به حکم صادره مسئولین امر را مجبور به عقب نشینی نمود. محمود بهشتی لنگرودی با دریافت مرخصی حاضر به شکستن اعتصاب غذای خود شد.

محمود بهشتی لنگرودی، پیش تر با انتشار نامه‌ای اعلام کرد که از ۵ آذر در اعتراض به حکم ۹ سال زندان خود، دست به اعتصاب غذای مجدد خواهد زد. در بخشی از این نامه با انتقاد از عدم رسیدگی مسئولان به خواسته این زندانی آمده است: "من ۲۵ سال از عمرم را صرف تعلیم و تربیت فرزندان این مرز و بوم کرده‌ام، بدیهی است که مسئولیت هر اتفاق ناخوشایندی که طی دوران اعتصاب غذا متوجه من شود به عهده کسانی است که ظلم مذکور را در حق من مرتکب شده

و یا در برابر این داخواهی بی تفاوتی اختیار کرده اند".

آقای بهشتی اعلام کرده که این بار، تا رسیدن به خواسته هایش به اعتصاب غذا ادامه خواهد داد.

سخنگوی پیشین کانون صنفی معلمان ایران در مهرماه نیز در اعتراض به حکم و وضعیتش در زندان برای مدتی دست به اعتصاب غذا زد.

محمد حبیبی از اعضای هیات مدیره کانون صنفی معلمان ایران پیشتر گفته بود که در جلسه محاکمه "فقط پنج دقیقه فرصت دفاع به ایشان داده بودند و با وجود اعتراضات ایشان، در طول این سالها هیچ تغییری در این حکم ناعادلانه ایجاد نشده است".

محمود بهشتی نخستین بار در سال ۱۳۸۸ یک روز بازداشت شد.

او ۱۵ شهریور ماه سالجاری مجدداً بازداشت شد و در زندان اوین حبس گردید. پیش از زندانی شدن به قید وثیقه ۱۵۰ میلیون تومانی آزاد شده بود.

وی بیش از دو سال پیش از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی به زندان محکوم شد.

حکم آقای بهشتی در خرداد ۱۳۹۲ اعلام شد و او همزمان در صفحه شخصی فیسبوک خود اعلام کرد: "آقای صلواتی حکم را به من ابلاغ کرد. چهار سال زندان به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی، یک سال زندان به اتهام تبلیغ علیه نظام".

"با احتساب چهار سال حبس تعلیقی، جمعاً می شود ۹ سال زندان، به همین راحتی". در مدت بیست روز از اعتصاب غذای وضعیت جسمی بسیار بدی داشت و

وزنش به حداقل ممکن رسیده است. در بعضی روزها به لحاظ بدنی با افت فشار شدید مواجه می شد و حتی چندبار هم به ایشان سرم وصل شده است که با توجه به وضعیت جسمی و سنی در شرایط خطرناک بسر می برد.

حمایت گسترده معلمان کشور از معلم زندانی محمود بهشتی لنگرودی

همزمان با هفتمین روز اعتصاب غذای محمود بهشتی، جامعه ی فرهنگیان در بسیاری از شهرهای کشور در حمایت از این فعال صنفی و دیگر معلمان زندانی در پیاده روی گسترده ای شرکت کردند.

روز جمعه ۲۰ آذر ۹۴ جمعی از معلمان در تهران، لاهیجان، قزوین و سمنان در حمایت از معلم زندانی محمود بهشتی لنگرودی دست به تجمع و راهپیمایی زدند.

در تهران تجمعی به همین مناسبت در پارک لاله برگزار شد.

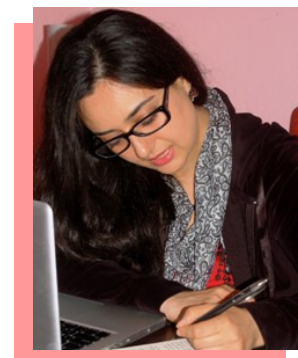
در سمنان، معلمان دست به راهپیمایی زدند.

در لاهیجان و قزوین نیز معلمان تجمعی اعتراضی برگزار کردند.

معلمان تجمع کننده در شهرهای مختلف خواستار لغو احکام ظالمانه علیه محمود بهشتی لنگرودی سخنگوی سابق کانون صنفی معلمان و آزادی وی گردیدند.*



خبرها و رویدادها . . .



**گرد آوری و تنظیم
لیلا یوسفی**

۸۰۰ هزار کودک در ایران دچار سوء تغذیه هستند

سوء تغذیه هستند . کمبود برخی ریز مغذی ها از سال گذشته در کشور چند برابر شده است

خبرگزاری عصر ایران در خرداد ۹۴ آمار سوء تغذیه شدید کودکان در ایران را منتشر کرد که بر اساس آن حدود ۸۰۰ هزار کودک زیر ۶ سال ایرانی از سوء تغذیه شدید رنج میبرند که حدود یک چهارم کل کودکان ایرانی در این سن (۶ سالگی) است. عدم رشد مغزی کودکان تا شش سالگی سبب تخریب اساسی مغزی گردد و بطور برگشت ناپذیری کودک برای همیشه صدمه جدی می بیند. به دلیل سوء تغذیه ۵۰ درصد کودکان در سه استان ایلام، بوشهر و کرمان با معضل کم وزنی، کوتاهی قد و کاهش اندازه دور سر، دچارند."

۸۰۰ هزار کودک ایرانی معادل یک چهارم تمام کودکان ایرانی دچار سوء مصرف پروتئین هستند که این موضوع سبب می شود تکامل مغزی برای این افراد شکل نگیرد.

بطور کلی ۴ عامل اصلی در بروز سوء تغذیه کودکان نقش دارند که عبارتند از فقر، نبود مواد غذایی در محل، ناآگاهی های تغذیه ای و ابتلا به بیماری ها. همچنین برای بهبود تغذیه کودکان باید ۴ عامل اساسی شامل درآمد، دسترسی به غذا، فرهنگ و سواد تغذیه ای و دسترسی به خدمات بهداشتی و کنترل بیماری ها.*

ترک تحصیل ۱۸۰ هزار نفر در مقطع متوسطه

ایلنا: در مجموع از ۱ میلیون نفر دانش آموزی که در پایه سوم راهنمایی در سال ۹۰-۹۱ فارغ التحصیل شده اند، در سال ۹۳-۹۴، ۱۸۰ هزار نفر از آن ها به پایان دوره نرسیده اند و به نوعی ترک تحصیل کرده اند. سال اول ۴۰ هزار نفر کم شده اند و سالهای بعد بیشتر. ازدواج زود هنگام دانش آموزان مانع از ادامه تحصیل دختران در برخی از استانها شده است.

کودکان و تغذیه

هیجده درصد کودکان ایرانی دچار سوء تغذیه شدید هستند و ۴۷ میلیون ایرانی غذای نا مناسب مصرف می کنند. این امر موجب بروز سوء تغذیه در جمعیت زیادی از کشور شده است، در این بین کودکان بیش از همه در معرض خطر

۱۰۰ هزار کودک در سیستان و

بلوچستان از تحصیل بازمانده اند!

ایسنا: علیرضا نخعی، مدیر کل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان از بازماندن ۱۰۰ هزار کودک این استان از تحصیل خبر داد و گفت حدود ۳۰ درصد این دانش آموزان در شهرستان «سرباز» هستند. استان سیستان و بلوچستان به دلیل «شرایط خاص» دارای بیشترین بی سواد و بازمانده از تحصیل در ایران است. کمبود فضا نسبت به سرانه آموزشی، کمبود نیروی آموزشی و شرایط اقتصادی و معیشتی استان سیستان و بلوچستان دلایل ترک تحصیل دانش آموزان این استان به شمار می روند. آموزش و پرورش این استان مرداد ماه سال جاری اعلام کرده بود که ۱۴۹ هزار و ۳۹۵ کودک در این استان از تحصیل بازمانده اند.

در استان سیستان و بلوچستان ۷۴۰ هزار و ۸۸۷ نفر لازم التعلیم وجود دارد که تنها ۵۹۱ هزار و ۴۹۲ نفر از آنان مشغول به تحصیل هستند. بیشترین بازماندگان از تحصیل در این استان در مقطع متوسطه هستند.*

چهار نوجوان در زندان سنندج در خطر اعدام!

۱- یوسف محمدی، متولد ۱۳۷۴، سن زمان بازداشت: ۱۴ سال، زیر حکم اعدام در زندان سنندج
۲- هیمین اورامی نژاد، متولد ۱۳۷۶، سن زمان بازداشت: ۱۷ سال و ۹ ماه، زیر حکم اعدام در زندان سنندج.
۳- سیاوش محمودی، متولد ۱۳۷۴، سن زمان بازداشت: ۱۷ سال، زیر حکم اعدام در زندان سنندج. ۴- آمانج حسینی (اویسی)، سن زمان بازداشت: ۱۷ سال، زیر حکم اعدام در زندان سنندج.
جمهوری اسلامی که با اجرای احکام اعدام بر علیه کودکان و نوجوانان شناخته شده است، میکوشد اجرای احکام اعدام بر علیه جوانان و نوجوانان را شدت بخشد. دولت روحانی رکورد اعدام ها در پانزده

ادامه خبر ها از صفحه پیش ...

سال اخیر را شکسته است. کارنامه یکسال اول دولت روحانی با ۸۲۵ اعدام ثبت شد.

ده ها کودک و نوجوان زیر ۱۸ سال، در زندانها اسیر دست حکومت اسلامی هستند. حکومت اسلامی منتظر ۱۸ ساله شدن آنها است تا اعدامشان کند.

تولد روزانه ۲ نوزاد معتاد در تهران تسنیم:

فاطمه دانشور رئیس کمیته اجتماعی شورای شهر تهران با اشاره به آسیب های اجتماعی زنان کارتن خواب و معتاد شهر تهران و افزایش آمار تولد نوزادان معتاد از زنان کارتن خواب و معتاد پایتخت اظهار کرد: در حال حاضر آمار دقیقی از ولادت نوزدان معتاد در تهران وجود ندارد و تنها آمار موجود، آمار مراجعات زایمان زنان کارتن خواب به بیمارستانها است. طبق مصاحبه هایی که با برخی از مسئولان تعدادی از بیمارستانهای تهران از جمله بیمارستان «مهدیه» آمار ولادت نوزادان معتاد افزایش چشمگیری داشته است. در گذشته گزارش ولادت ۳ تا ۴ نوزاد معتاد در هر ماه به دست ما می رسید ولی آمار ولادت نوزادان کارتن خواب در حال حاضر به شدت افزایش یافته و بطور میانگین ۲ تولد در هر روز گزارش می شود.

سالانه ۷۰ هزار نوزاد از مادران معتاد، متولد می شوند..

۵۰۰ مدرسه خشتی و گلی در کشور

رئیس سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور گفت: ۵۰۰ کلاس درس خشتی و گلی در کشور وجود دارد که بازسازی آنها ضروری است.

این مدارس بیشتر در استان های خراسان، مازندران و سیستان و بلوچستان هستند.

۹۵ هزار مدرسه در قالب ۵۳۰ هزار

کلاس درس در کشور داریم که یک سوم آنها نیاز به بازسازی و مرمت دارند.

تجمع آموزش یاران مقابل مجلس

آموزش یاران نهضت سواد آموزی در اعتراض به وضعیت استخدامی خود مقابل مجلس تجمع کردند و خواستار رسیدگی به وضعیت استخدامی خود شدند. به گفته یکی از تجمع کنندگان آموزش یاران نهضت سوادآموزی و شاغلان در طرح آموزش فرد به فرد مورد تبعیض واقع شدند و نوع قرارداد آنها تغییر کرده و شماری از آنها اخراج شده اند.

تجمع اعتراضی گروهی از فرهنگیان بازنشسته قروه

روز سه شنبه ۱۲ آبانماه ۹۴، تعدادی از فرهنگیان بازنشسته، شهرستان قروه، در اعتراض نگرفتن حق بیمه به مدت یکسال و حقوق و مطالبات عقب افتاده شان در محل کانون بازنشستگی فرهنگیان شهرستان قروه واقع در خیابان جلال الدین، تجمع اعتراضی کرده و خواهان رسیدگی به شکایاتشان شدند. این اعتصاب روز ۱۲ آبان همزمان با اعتراضات معلمان بازنشسته در سایر شهرها بود.

مرگ یک مادر و نوزاد در بیمارستان چابهار

مادر ۲۳ ساله ای به نام خیر النساء جدگال که پنجشنبه گذشته (۱۲ آذر) جهت زایمان به بیمارستان امام علی چابهار منتقل شده بود در اثر "کنده شدن سر نوزاد" و جا ماندن جسم نوزاد در بدن مادر جان خود را از دست داد.

در هنگام زایمان در اثر فشاری که ماما به سر نوزاد ایجاد کرده سر کنده شده است و ماما و پزشکان دستپاچه شده و برای خارج کردن جسم نوزاد مادر را جراحی کرده اند"

مادر پس از عمل جراحی بهشون نیامده و در آی سی او بستری بود و روز به روز بدنش باد کرده است تا اینکه چند روز بعد فوت کرده است"

خانواده از مسئولان بیمارستان شکایت کرده اند و جسد را هم خواسته اند اما آنها برای آنکه خبر درز نکند تهدید کرده اند که شکایت شما به جایی نمی رسد و ما برای عمل جراحی و هزینه بیمارستان ۱۱ میلیون از شما می خواهیم و تا پرداخت نکنید جسد را هم تحویل نمی دهیم یا باید رضایت بدهید و یا اینکه برای پیگیری باید به زاهدان و شهرستان بروید که نتیجه ای نمی گیرید و در نهایت ما ۱۱ میلیون را هم از شما می گیریم"

خانواده که سواد چندانی نداشته اند و از ترس اینکه ۱۱ میلیون از آنها نگیرند رضایت داده و جسد را تحویل گرفته اند و تشییع جنازه مادر و نوزاد که در اثر خطای فاحش پزشکی جان خود را در بیمارستان امام علی چابهار از دست دادند دیروز عصر در شهرستان چابهار برگزار شد.

لازم به ذکر است که آمار مرگ و میر مادران و فرزندان در حال ولادت در استان سیستان و بلوچستان ۳ برابر متوسط کشور است اما وقایعی از این دست بنابر ضعف جامعه مدنی، بیسوادی و فقر علیرغم سهل انگاری و خطای آشکار پزشکی هیچگاه مورد پیگیری قرار نمی گیرند.

انفجار مین و حادثه دلخراش قطع دست

و مجروح شدن یک کودک اهوازی

اهواز- روز پنجشنبه ۱۹ آذر انفجار مین باز مانده از دوران جنگ ایران و عراق موجب قطعی دست و آسیب دیدگی سینه، پا و صورت یک پسر بچه ۱۱ ساله به نام حمزه عبیدادی شد.

وی در حال بازی کردن در محوطه پشت پارک ثامن الائمه در نزدیکی زاغه ارتش با مشاهده شیئی ناشناس روی زمین، آن

ادامه خبرها از صفحه پیش ...

را بر می‌دارد و مین در دستش منجر می‌شود.

طبق گفته بستگان حمزه، بعد از حادثه حمزه را به بیمارستان "کرمی" منتقل کردند اما این بیمارستان هزینه ای از پدر حمزه جهت بستری درخواست می‌کنند که بدلیل بیکاری پدر او و وضعیت معیشتی قادر به پرداخت هزینه نبوده و او را به بیمارستان گلستان منتقل کردند.

بیمارستان "کرمی" در چند سال پیش با خمس و زکات مردم تأسیس شد که قرار بود افراد محروم و فقیر در آن بصورت رایگان درمان شوند اما بعد از چندی به يك بیمارستان خصوصی و متعلق به ثروتمندان مبدل شد.

حمزه ساکن کوی صیاحی از مناطق حاشیه و محروم شهر اهواز است و وجود پادگان نظامی تهدیدی برای ساکنان منطقه می‌باشد.

بیمارستانها کودکان سرطانی بدحال را پذیرش نمی‌کنند

خبرگزاری هانا - بنیان‌گذار محک گفت که بیمارستانها از پذیرش کودکان مبتلا به سرطان که امیدی به زندگی ندارند خودداری می‌کنند، به‌طوری‌که این کودکان بیمار که از شهرهای دور مانند سیستان و شهرهای دیگر به تهران منتقل می‌شوند دچار مشکل پذیرش بیمارستانی هستند. تجربه لحظاتی که یک کودک ۲ ساله مبتلا به سرطان؛ درد می‌کشد لحظات بسیار دردآوری است و اگر در بهترین تجهیزات، گرانترین داروها و زیباترین بیمارستانها نیز بستری شوند با این وجود دردهای آنان به‌مانند جهنم است.

خودکشی و خودسوزی کودکان دانش آموز

تابناک: دانش‌آموز کلاس ششم ابتدایی با بستن طناب به لوله گاز، خودکشی کرد.

نام کامل این دانش‌آموز اعلام ساکن وی ساکن محله تاج‌الدین بوده است.

بر پایه این گزارش، همسایگان او را به مراکز درمانی منتقل کرده‌اند اما تلاش‌ها بی‌نتیجه مانده و این دانش‌آموز جانش را از دست داده است.

در سالهای اخیر چندین مورد خودکشی و خودسوزی کودکان و دانش‌آموزان در ایران گزارش شده است.

بیشتر نیز جوانی ۱۸ ساله در محله تاج‌الدین اشنویه خودکشی کرده بود.

فاطمه دانشور، عضو شورای شهر تهران خبر داد که از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ تعداد ۱۱۱ کودک در ایران اقدام به خودکشی کرده‌اند. این کودکان بین هشت تا ۱۳ سال سن داشته‌اند و خودکشی آنها به شیوه مسمومیت بوده است.

دختر نوجوان ۱۴ ساله خود را به دار آویخت

هرانا- دختر نوجوانی در شهرستان ماهشهر به نام زهرا آبدیان در تاریخ اول مهر ماه سال جاری خود را در منزل برادرانش به دار آویخت.

پدر و مادر این دختر ۱۴ ساله پیشتر متارکه کرده بودند و پس از ازدواج مجدد پدر و عدم رضایت دختر از نامادری خود، این دختر به منزل برادرهایش نقل مکان کرد تا با آنها زندگی کند.

زهرا آبدیان سرانجام پس از پاره ای مشکلات با یکی از برادرانش و در وضعیت ناامیدی پس از ارسال پیامکی به خواهر بزرگترش در منزل برادرانش به زندگی خود خاتمه می‌دهد.

فرمان ممنوعیت ازدواج دختران زیر ۲۰ سال از پاکستان

برپایه ماده ۱۵ قانون خانواده ازبکستان سن ازدواج برای پسران ۱۸ و برای دختران ۱۷ سال تعیین شده است.

این بند قانون همچنین به ازدواج دختران

در سن ۱۶ سالگی در شرایط خاص نیز اجازه می‌دهد.

دولت با توجه به فرمان جدید رییس جمهور به کمیته های محله ها - یک نهاد خودجوش محلی در ازبکستان - دستور داده است که از این پس به دختران کمتر از سن ۲۰ سال اجازه ازدواج داده نشود. کمیته زنان ازبکستان در سال ۲۰۱۲ پیشنهاد کرده بود که حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۸ سال تعیین شود که با آن موافقت نشد.

دولت تاجیکستان، حضور افراد زیر ۱۸ سال در مساجد را ممنوع اعلام کرد

دولت تاجیکستان برای محدودکردن نفوذ اسلام، حضور افراد زیر ۱۸ سال در مساجد را ممنوع اعلام کرد. به رغم مخالفت شدید حزب احیای اسلامی، این قانون همچنین، تحصیل در مدارس مذهبی برای افراد زیر ۱۸ سال را ممنوع کرده که از منظر مقامهای تاجیکستان، زمین پرورشی مناسبی برای اسلامگرایان تندرو محسوب می‌شود. این کشور دارای مرزی طولانی با افغانستان است که مقر گروه تروریستی طالبان است.

دولت کانادا یک مدرسه آموزش های اسلامی پاکستان در این کشور را تعطیل کرد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، شعبه مدرسه اسلامی پاکستانی "الهدی" در پی انتشار گزارشهایی مبنی بر تلاش چهاردختر این مدرسه برای پیوستن به صفوف داعش بطور موقت تعطیل شد. الهدی از معروفترین موسسات آموزش اسلامی در پاکستان به شمار می‌رود.

از مدرسه تا بحال چندین نفر به گروههای اسلامی پیوسته اند. بنا به گزارش، به منظور محافظت از دانش آموزان چنین تصمیمی اتخاذ گردیده است.*

مخروبه‌هایی بنام مدرسه

گزارش از خبرگزاری ایلنا

شده که اصلاً روکش ندارد. مواقعی که باران می‌آید مجبور هستند برای جلوگیری از ورود آب به داخل کلاس از سفره و پتو استفاده کنند.

در این منطقه عشایری ۲ دبیرستان دخترانه و پسرانه وجود دارد و در مجموع ۲۰۰ دانش‌آموز دختر و پسر در آنها تحصیل می‌کنند. البته این مدارس در دو شیفت فعالیت می‌کنند، یک شیفت راهنمایی و یک شیفت دبیرستان است.

ما نه تنها در این منطقه تدریس می‌کنیم، بلکه در یک روستای دیگر که در نزدیکی این منطقه قرار دارد، رفت و آمد داریم. این منطقه "شوارز" نام دارد و ۱۷ دانش‌آموز بیشتر ندارد و ۵-۶ دبیر برای ۱۷ دانش‌آموز در گرمای طاقت فرسا به آنجا می‌رفتیم.

این معلم معتقد است که مدارس موجود در این منطقه مدارس کپری محسوب نمی‌شوند، اما چهاردیواری‌هایی هستند که سقف ندارند و در واقع خانه‌های مخروبه اهالی هستند که اجاره شده و سقف آن با تیرچوبی پوشانده شده است.

بچه‌هایی که از روستاهای دیگر به روستای "بارز و اوره" می‌آیند، سرویس ندارند، البته در گذشته هزینه سرویس را اداره آموزش و پرورش چهارمحال می‌داد، که دیگر پرداخت نشد و امسال نیز سرویس شان وانت بود.

تا حدود ۳، ۴ سال برای رفت و آمد سرویس داشتیم که البته باز هم هزینه را خودمان می‌دادیم، ما ۱۹ نفر خانم و ۱۵ نفر آقا هستیم و از وقتی سرویس برداشته شد، همکارانی که آقا هستند و ماشین دارند، ما را با خود می‌برند، اما هزینه را می‌گیرند. البته در بعضی مواقع نیز با وانت رفت و آمد می‌کنیم.*



در منطقه‌ای عشایری که در مرز استان چهارمحال و بختیاری، خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد واقع شده، شرایط به گونه‌ای است که معلمان بدون دریافت حق ایاب و ذهاب و حقوق حداقلی مشغول خدمت کردن به دانش‌آموزان این هستند.

یکی از معلمان مقطع دبیرستان که در منطقه محروم و عشایری "بارز و اوره" تدریس می‌کند، درباره شرایط این منطقه می‌گوید: این منطقه دقیقاً مرز استان چهارمحال و بختیاری، خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد می‌شود و حالت شبه جزیره دارد و شرایط در اینجا به گونه‌ای است که از مناطق مرزی محروم‌تر و موقعیت مناسبی از لحاظ امکانات ندارد.

این منطقه حالت شبه جزیره دارد؛ یعنی سه طرف آن را آب محصور کرده است، یک طرفش که استان خوزستان است، موقع بارندگی باید با لنج رفت و آمد کنیم. طرف دیگر آن که چهارمحال و بختیاری است، گردنه برفگیر و بارش‌های سنگینی دارد؛ در این منطقه تردد بسیار دشوار است و هنوز دارای گردنه خاکی است و آسفالت نشده است.

این منطقه خانه معلم ندارد، معلمان مجبور هستند؛ اتاق اجاره کنند و وضعیت اتاق‌ها و خانه‌ها هم به صورتی است که

حصار و دیوار مستحکمی ندارد و همچنین از دستشویی و حمام خوبی برخوردار نیست و ما اصلاً از آن استفاده نمی‌کنیم. آشپزخانه هم به آن صورت ندارند و در حیاط باید کار شست و شو را انجام دهیم.

به دلیل دوری راه، کارها را با سایر همکاران تقسیم می‌کنیم، ۳ روز یک سری از همکاران و ۳ روز دیگر مابقی به این منطقه می‌روند؛ چرا که از خانه تا محل تدریس ۲۴۰ کیلومتر فاصله وجود دارد.

من با ۸ سال سابقه امسال یک میلیون و ۱۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم و با وجود این شرایط سخت حق ایاب و ذهاب و حق اسکان به ما تعلق نمی‌گیرد.

هر هفته باید ۵۰ هزار تومان برای رفت و برگشت بدهیم. هزینه‌های آنجا هم به جای خود و باید بابت اجاره اتاق‌ها ۵۰ هزار تومان به بالا بپردازیم.

در این منطقه عشایر اسکان یافته هستند، مدارس ابتدایی، آجری و طوری ساخته

چرا بهترین نظام آموزشی دنیا قصد تغییر دارد؟

شده و مدارس ملزم بوده‌اند در هر سال تحصیلی مدتی، معمولاً چند هفته را برای تکمیل و توسعه این یادگیری تجربی اختصاص دهند.

در مورد هلسینکی، مدارس تشویق شده بودند تا سالی دو بار این کار را بکنند.

از معلم تا راهنما

تغییر در نظام آموزشی به این معنا است که آموزگاری هم دچار تغییرات عمده‌ای می‌شود، معلم‌ها دیگر کنترلی روی موضوعات درسی ندارند و باید یاد بگیرند با دانش‌آموزان و معلم‌های دیگر همکاری و مشارکت کنند.

کار آنها دیگر بر اساس درس دادن نیست، آنها باید بیشتر نقش راهنما یا مربی را داشته باشند تا نقش استاد را.

تا ابتدای امسال (شمسی) هفتاد درصد معلم‌های هلسینکی برای اجرای نظام آموزشی جدید آموزش دیده‌اند.

کابلون می‌گوید: "فکر نمی‌کنم معلم‌ها دیگر بتوانند بنشینند و ببینند چه اتفاقی می‌افتد. من فکر می‌کنم در نظام جدید نقش آنها مهم‌تر از نظام قدیم خواهد بود بنابراین آنها باید در بکارگیری شیوه جدید بسیار دقت کنند."

نظام آموزشی جدید البته منتقدانی هم دارد.

برای مثال گزارشگر بی‌بی‌سی از لئو، دانش‌آموز مدرسه‌ای در هلسینکی نظرش را در باره نظام جدید پرسید.

لئو پاسخ داد: "نظام جدید محاسن و معایب خود را دارد. این شیوه کاملاً متفاوتی است و معلم‌ها می‌توانند خلاقیت داشته باشند و شیوه‌های جدید تعلیم و یادگیری را بکار بگیرند و نظام جدید مفرح هم هست."

"اما من پارسال از این شیوه خوش نیامدم چون آزادی خلاق برای یادگیری هر از



حالی که آنها "نیاز به تفکر چند وجهی دارند تا بتوانند مسئله را از زوایای مختلف ببینند و از ابزارهای مختلف برای حل آن استفاده کنند."

تجربه مشترک

هلسینکی پیشنهاد تدوین این نظام جدید بوده است، نظامی که دانش‌آموزان می‌توانند موضوع مورد علاقه خود را انتخاب کنند و برای یادگیری همراه با معلمان برنامه‌ریزی کنند.

کابلون برای سارا مونتگیو گزارشگر بی‌بی‌سی توضیح داد که شیوه کار چگونه است.

برای مثال فرض کنید دانش‌آموزان کلاس چهارم یک مدرسه علاقه داشته باشند تا همراه با معلم‌های خود تاریخ تکامل تلفن‌های هوشمند را بررسی کنند.

برای بررسی این موضوع، وقتی صحبت از این می‌شود که چرا مردم از موبایل استفاده می‌کنند، ریاضی و آمار به کار گرفته می‌شوند و برای فهمیدن اینکه پیامک چگونه شیوه نگارش مردم را تغییر داده پای ادبیات به میان می‌آید:

"به این ترتیب، دانش‌آموزان سرعت با موضوع ارتباط برقرار می‌کنند."

"پدیده یادگیری" در دو سال گذشته بتدریج در مدارس فنلاند به اجرا گذاشته

فنلاند که بعنوان یکی از بهترین‌ها و شاید هم بهترین نظام آموزشی دنیا شناخته شده، قصد دارد برای بهبود کیفیت، تحولی اساسی در نظام آموزشی خود ایجاد و مواد درسی را حذف کند.

از سال ۲۰۱۶، تمام مدارس این کشور شمال اروپا نظام آموزشی جدید را با عنوان "پدیده یادگیری" در پیش خواهند گرفت.

در این برنامه جدید، کلاس یا مواد درسی وجود نخواهند داشت و جای آنها را "برنامه موضوعی" خواهد گرفت یعنی برنامه‌هایی که با روند یادگیری کودکان سازگارند.

ماريو کالونن، مدیر آموزش و پرورش هلسینکی، پایتخت فنلاند، می‌گوید: "در نظام آموزشی سنتی، کودکان به کلاس‌های مختلف می‌روند و برای مثال اول ریاضی دارند، بعد علوم و بعد ادبیات."

"اما در نظام جدید دانش‌آموزان بجای اینکه موضوعات مختلف را منفک از هم یاد بگیرند، خود نقش فعالی خواهند داشت و در برنامه‌ریزی مشارکت می‌کنند."

به گفته ماریو کابلونن، در نظام سنتی که مواد درسی از هم جدا شده‌اند کودکان برای زندگی آینده آماده نمی‌شوند، در

رد عمل غیر اخلاقی پزشک بیمارستان



بهنام ابراهیمزاده زندان رجایی شهر ۲۲ آذر ماه ۱۳۹۴

درصد از ثروت ۵ میلیارد دلاری خود را به موسسه خیریه بخشید و یا مادر ترازا راهیه کاتولیکی که پا به فقیرترین مناطق هند گذاشت و عمر خود را وقف و پرستاری از بیماران و تنگدستان نمود. ما پزشک و کادر درمانی بیمارستان اشرافی اصفهانی سوگند بقراط را هم خورده بود بخاطر ۱۵۰ هزار تومان و پرداخت نکردن پول بخیه ها نگذشت و وجدان عمومی را جریحه دار کرد. دولتمردان ایران باید در کنار افول سرمایه اجتماعی از قبیل اعتماد عمومی رضایت‌مندی و مشارکت جویی و گسترش رانت خوری و فساد و قانون گریزی از یکسو و بی عدالتی و انباشته سرمایه نزد افراد خاص که فاقد صلاحیت لازم هستند از واقعیت تلخ که از اخلاق و انسانیت در جامعه هم سخنی بگویند.

بهنام ابراهیمزاده

وبلاگ نویس و فعال حقوق کودکان

جامعه این اقدام عملی شنیع و کثیف با هیچ منطقی و دلیلی قابل توجیه نیست این ناجوانمردانه ترین اقداماتی است که گاه بیگاه در کشور توسط انسان های بی منطق صورت می‌گیرد این افراد مفاهیم ارزشمند و کرامت انسانی را زیر سوال می‌برند.

اما در کنار این عمل غیر انسانی و غیر اخلاقی و شنیع جادارد از گذشت و فداکاری آشنانشان گمنام کشورمان که پارسال جانش را بخاطر نجات جان یک دختر بچه کوچک گرفتار آتش کرد و بخشید. از آقای عطا کرمانی که یک تنه بیش از ۲۵ مدرسه و مسجد تدریسی ساخت از تقدیر و سپاس و هورا و کف و دست گریخت از خانم پروانه وثوق بانوی که فرشته نجات کودکان سرطانی ایران و مادر ترازا ایران مشهور شده است و عمرش را برای نجات بچه ها از این بیماری صرف کرد یا آقای مارک زاتر برگ موسس و مدیر فیسبوک که ۹۹

این بار خبر دردناک و شکافتن بخیه های دوخته شده چانه های کودک ۴ ساله صدرا زاهدی پور در بیمارستان اشرافی اصفهانی خمینی شهر به جرم فقیر بودن و به جرم آنکه توان پرداخت هزینه بیمارستان را نداشته در رسانه ها و شبکه های اجتماعی باید همه ما را به شرمی آشکار سر به زیر کند باید لحظه ای سرهای خودمان را به پایین بیندازیم و سکوت کنیم و برای سقوط اخلاق و انسانیت به سوگ بنشینیم.

رفتار وحشیانه و غیر انسانی شرم آور پزشک بیمارستان اشرافی اصفهانی نشان از این دارد که مدتها اخلاق و انسانیت در جامعه سقوط کرده است و منشور حقوق بیمار و سوگند بقراط نوشته ای و حرفی بیهوده ای بیش نیست این رفتار یک نشان دیگر هم دارد ما در حال تبدیل شدن به موجوداتی هستیم که غیر از پول و سود هر چیز دیگری را از معنی افتاده است. این رفتار حمله ای است به انسانیت و

ادامه مطلب از صفحه پیش...

گاهی چیز خیلی خوبی است اما آموزش سنتی هم جای خود را دارد."

پروفسور تیم اُتس، مدیر گروه ارزیابی تحقیق و توسعه در دانشگاه کمبریج نگران است که تجربه مثبت فنلاند باعث اشتباه کشورهای دیگر شود.

او می‌گوید آموزش در فنلاند زمانی که این کشور بهترین نتایج را در برنامه بین‌المللی ارزیابی تحصیلی دانش‌آموزان (پیسا) بدست آورد به اوج رسید اما در سالهای اخیر رو به افول بوده است.

از سال ۲۰۰۰ به بعد در پیسا، محصول اصلاح نظام آموزشی در دهه ۱۹۷۰ بود که تصمیم‌گیری متمرکز، حضور ناظر در هر کلاس، سرمایه‌گذاری وسیع در تربیت آموزگار و امتحان اجباری در پایان هر سال تحصیلی را تغییر داد. به نظر می‌رسد که فنلاند همچنان آماده تغییر و آماده یادگیری است و کشورهای دیگر هم احتمالاً از مسیری که فنلاند طی خواهند کرد درسهای زیادی خواهند آموخت.*

پیسا برنامه سازمان توسعه و همکاریهای اقتصادی اروپا است که کشورها را از نظر دستاوردهای تحصیلی دانش‌آموزان رده بندی می‌کند.

به گفته پروفسور اُتس، متولیان آموزش در بسیاری از کشورهای دنیا، به مدارس فنلاند نگاه کردند که ویژگی آنها آزادی عمل وسیع بود و این که دانش‌آموزان نباید برای رفتن به کلاس بالاتر در پایان هر سال تحصیلی امتحان بدهند و قبول شوند.

پروفسور اُتس می‌گوید نتایج خوب فنلاند

این شماره؛

چه فرقی میکند کدام کشور؟!

کدام خیابان؟!

ایزود



لیلا یوسفی

احتیاج نیست در آن فصل زندگی کنی یا هم نفهمیدم زیر لب چه گفت. دوستم نگاه فائیز خورد و یک کدر کوچک و پریشان هر روز از آنجا بگذری. همین که یک دو بار کودکان و خسته اش را بر جواب گذاشت، دیگر ظاهر شد و از پشت شیشه بستم با کارت به آن خیابان بر افتد او را می بینم که دخترک مک ها را سرود و دیگر جلور کسر را لعن آرامش گفت یک چیز کمک کن با قامت کوچک و نصفش میان جمعیت نگرفت، در حال که چشم اش به یک دیگه...

چرخ می زند و همان یک تکه پیاده رو را مدام رستوران کوچک با تنور نان پز گرم اش بود، در اعتدال پیاده رو ناپدید شد. دوستم بالا پاییز می رود.

یک زانک گل و گشاد به تن دارد و کفش سیکارش را تمام کرد و دوباره سوار فائیز شد. که کسر برادر پایش بزرگ تر است. آستین نمیدانم چرا اها یک مرتبه پرسیدم: اهل

کت مدرسه را می کشد و زیر لب چیزی می سوره بود؟ جواب داد: نه هم وطن خودم گوید، مرد به راحتش او را پس میزند و به راهش بود! و بعد پرسید: راستی در ایران هم اینقدر

ادام می دهد. این بر خورد برادر دختر کوچولو کودک خیابان و فقیر دارند؟

انگار چندان مهم نبود رویش را برگرداند و برادر یک لفظه مناظر و خاطرات و نگاه دست به دامن عابر دیگرش شد. دوستم از هار زیاده از جلور چشم فائیز پیاده شد تا سیکار بکشد. نظر گذشت...

دخترک که عابر بعدی هم او را رد کرده بود دلم می خواست با اطمینان جوابم منفر به سمت دوستم جلب شد و زود آمد باشد.

سراغش به هر حال فرصت نشد جواب دوستم را

حالا دیگر فاهمه اش با من چندان نبود اها باز بدهم، برادر اینکه تقه اس به پنجره ر

از صفحه فیسبوک کودکان مقدمند دیدن کنید، عضو این صفحه بشوید و با آن همکاری کنید. اخبار، مقالات، عکس و هر اطلاعی از وضعیت کودکان را در این صفحه منتشر کنید

(Kodakan moghadamand)

دبیر نهاد کودکان مقدمند

کریم شامحمدی

shamohammadi3@gmail.com

تماس با نهاد کودکان مقدمند

barnenforst@hotmail.com

Tel: 0046-761888027

Fax: 0046-706199054

Address: Barnen Först

Box 48

151 21 Södertälje Sweden

سر دبیر نشریه فارسی

سیامک بهاری

siabahari@gmail.com

نشریه فارسی ماهانه منتشر میشود و در سایت کودکان مقدمند قابل دسترس است.

www.barnenforst.com

خواسته‌های فوری جنبش دفاع از حقوق کودکان

نهاد کودکان مقدمند به منظور تسهیل پیشروی و متشکل شدن هرچه بیشتر جنبش دفاع از حقوق کودکان و احقاق حقوق کودک مفاد زیر را بعنوان خواسته‌های فوری و حداقل جنبش دفاع از حقوق کودکان در ایران اعلام میدارد:

۱- تضمین و تامین امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و درمانی کودکان برابر آخرین استانداردهای جهانی بوسیله دولت. دولت موظف است استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را، در بالاترین سطح ممکن، تضمین کند و کمک هزینه های لازم و خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی را مستقل از وضعیت خانوادگی کودکان و نوجوانان تامین کند.

۲- ایجاد مهد کودک های مجهز و مدرن به منظور برخورداری همه کودکان از یک محیط زنده و خلاق تربیتی و اجتماعی، مستقل از شرایط خانوادگی.

۳- تضمین حقوق برابر برای همه کودکان صرف نظر از محل تولد، انتساب به ملیت یا مذاهب مختلف. ممنوعیت هر نوع تبعیض علیه کودکان دختر و پسر، مهاجر و غیر مهاجر و کودکانی که داخل یا خارج ازدواج بدنیا آمده باشند.

۴- ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان

۵- لغو کلیه قوانین قصاص و اعدام درمورد کودکان، ممنوعیت نگهداری کودکان در زندان. ایجاد مراکز بازآموزی با امکانات رفاهی، آموزشی و پرورشی مدرن همراه با کمک های مؤثر پزشکی و روانپزشکی برای نوجوانان بزهکار با هدف بازگرداندن زندگی شایسته به آنان.

۶- ممنوعیت حجاب کودکان!

۷- کودک مذهب ندارد. کودکان باید از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی مصون باشند. جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی ممنوع است.

۸- ممنوعیت دخالت مذهب در آموزش و پرورش و لغو فوری تبعیض و تمایز در همه عرصه ها و سطوح آموزشی میان دختر و پسر. مختلط شدن مدارس در همه سطوح تحصیلی

۹- مقابله قاطع قانونی با استفاده جنسی از کودکان، حتی تحت نام ازدواج، جرم سنگین جنایی محسوب میشود. رابطه جنسی افراد بزرگسال با افراد زیر ۱۸ سال، ولو با رضایت آنها، ممنوع است و جرم محسوب میشود.

۱۰- ممنوعیت هر نوع آزار کودکان در خانواده، مدارس و موسسات آموزشی و در سطح جامعه بطور کلی. ممنوعیت اکید تنبیه بدنی. ممنوعیت فشار و آزار روانی و ارباب کودکان.

۱۱- ممنوعیت بخدمت گرفتن کودکان در نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی.

این مطالبات فوری جنبش انسانی دفاع از حقوق کودکان در ایران و خواسته‌های حداقل و عاجل برای رهاندن کودکان از محرومیت و بیحقوقی و دست درازی مذهب و مقابله با کودک آزاری سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی است. نهاد "کودکان مقدمند" همه انسانهایی که قلبشان برای حقوق کودک می‌تپد و کلیه تشکلهای و نهادهای مدافع حقوق کودک را بزمبارزه برای تحقق این خواستهها فرامیخواند.

برپایی یک دنیای بهتر برای کودکان ممکن است، به نهاد کودکان مقدمند بپیوندد!